

یوم الدار به نقل از کتاب ارزشمند الغدير اثر علامه امینی، را بررسی کرده است. همچنین برخی از واکنشهای شدید قریش، ناشی از یوم الدار و تدبیرات پیامبر اکرم ﷺ به صورت فهرست وار اشاره شده است. کسبیدواژه: نبوت / رسالت / حدیث یوم الدار / خلافت امیرالمومنین ﷺ / نزول قرآن / حدیث یوم الدار - روایات / حدیث یوم الدار - بررسی

قال امیرالمؤمنین ﷺ: سألت رسول الله ﷺ عشر مسائل، فأجابني عنها. قلت: يا رسول الله! ما الوفاء؟ قال: التوحيد والشهادة أن لا إله إلا الله. قلت: ما الفساد؟ قال: الكفر والشرك بالله. قلت: وما الحق؟ قال: الاسلام و القرآن والولاية إذا انتهت اليك الحديث. (ص ۱۶، ج ۶۷، ص ۲۷۳ نقل از: تفسیر الثنفي - هامش الخازن ۲۲۲/۴)

مقدمه

از دیرباز تا کنون، در اکثر کتب سیره و تاریخ و تفسیر و حدیث، چه آنچه که به دست پیروان مکتب اهل بیت نگاشته شده یا در مکتوبات پیروان مکتب خلفا آمده است، پیوسته بر این نکته تأکید شده که پیامبر اکرم ﷺ پس از آنکه در چهل سالگی به پیامبری مبعوث شد، تا سه سال دعوتی پنهانی داشت و پس از آن با نزول آیات ۹۴ از سوره الحجر و ۲۱۴ از سوره الشعرا مأمور شد تا دعوتش را آشکار نماید. بدین منظور به امیرالمؤمنین ﷺ فرمود تا بنی عبدالمطلب را دعوت کند و آنان که کما بیش چهل مرد بودند - در خانه ابوطالب گرد آمدند و پیامبر اکرم ﷺ پس از مقدمه‌ای، امیرالمؤمنین ﷺ را به عنوان برادر، وصی، وزیر و جانشین خویش بدیشان معرفی نمود و از آنها خواست که علی ﷺ را بشنوند و اطاعت نمایند.^۱ ما در این نوشتار برآنیم تا نشان دهیم که اصل این مطلب بجز بخش اخیر آن

۱. مستندات این مباحث، پس از این خواهد آمد.

پایان سالهای ابری

«بازخوانی مجدد یوم الدار»

مهدی دشتی*

چکیده: در بسیاری از کتب سیره، تاریخ و حدیث بر این نکته تأکید شده است که حضرت محمد ﷺ پس از آنکه به پیامبری مبعوث شد، تا سه سال دعوت پنهانی داشت و پس از نزول آیاتی از قرآن، مأمور شد تا دعوتش را آشکار کند. در این تحقیق تأکید شده است که اصل دعوت به توحید و نبوت پیش از این روز، آشکار بوده و آنچه که در این مدت پنهان بوده امر ولایت و وصایت امیرالمؤمنین ﷺ بوده است و برای اثبات این مدعا، مطالبی در رابطه با زندگانی پیامبر و دوران نبوت و رسالت ایشان با تأکید بر آغاز نزول قرآن کریم، آغاز آشکار انداز امت و اعلان امر خلافت امیرالمؤمنین ﷺ مطرح کرده و سری بودن دعوت پیامبر را در آغاز سه سال اول بعثت مطلبی سست و متناقض برشمرده است و با استناد به روایات بیان می‌دارد واقعه یوم الدار برای اعلام امر خلافت و وصایت امیرالمؤمنین علی ﷺ بوده است. روایات هفت گانه

*. دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی، تهران.

امیرالمؤمنین علیه السلام را اعلام داشتند. البته از این زمان به بعد بود که با مقاومت شدید قریش و استهزائات و آزارها و مقابلات شدیدتر مواجه شدند که عاقبت کار به لیلۃ المبیت و هجرت به مدینه و غزوات پس از آن و ناملازمات دیگر کشید. لکن در همه این ابتلائات، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیوسته بر اعلان مکرر امر وصایت و وزارت و خلافت و ولایت و اخوت امیرالمؤمنین علیه السلام که از جانب خداوند بدان مأمور شده بودند، مداومت داشتند تا بالاخره وعده ای تحقق یافت که فرمود: *یریدون ان یطفئوا نورا لله بانواهم ویأی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون* (توبه ۹) / (۳۲)

اما برای اثبات این مدعا و نیز برای آنکه بحث صورتی منظم و مستند داشته باشد، آن را در دو فصل و چند بخش به ترتیب زیر عرضه می داریم:

فصل اول: دوره نبوت

- ۱-۱. پیامبر صلی الله علیه و آله در فاصله تولد تا سی سالگی (= تولد امیرالمؤمنین علیه السلام)
- ۲-۱. پیامبر صلی الله علیه و آله و تولد امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳-۱. امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۴-۱. آن هفت سال.

فصل دوم: دوره رسالت

- ۱-۲. چهل سالگی و آغاز رسالت (۲۷ ماه رجب)
- ۲-۳. چهل سالگی و آغاز نزول قرآن کریم در ماه مبارک رمضان.
- ۳-۲. چهل سالگی و آغاز آشکار انداز امت که همراه است با آغاز دوره سه ساله اکتتام وصایت و وزارت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۴-۲. چهل و سه سالگی و نزول آیات «فاصدع بما تؤمر» و «انذر عشیرتک الاقربین» و اعلان امر وصایت و وزارت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۵-۲. بررسی روایات هفت گانه مربوط به یوم الدار
- ۶-۲. عکس العمل شدید قریش و پیامدهای بعدی و تدبیرات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۳- سخن آخر.

فصل اول: دوره نبوت

۱-۱. پیامبر صلی الله علیه و آله در فاصله تولد تا سی سالگی (= تولد امیرالمؤمنین علیه السلام) به گزارش ابن هشام، ابن اسحاق تصریح دارد به آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول از عام الفیل به دنیا آمد. (۱۵: ح ۱، ص ۱۶۱) پیامبر از همان اوان کودکی، پیامبر بود یعنی نبی مؤید به روح القدس بود که فرشته با او سخن می گفت و وی صدای فرشته را می شنید و او را در خواب می دید، چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در خطبه قاصعه (۳۸: خطبه ۱۹۲) فرمود که: همانا خداوند، از همان زمان که پیامبر از شیر باز گرفته شد، بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را با آن حضرت صلی الله علیه و آله قرین و همراه ساخت تا شبانه روز، او را به راه بزرگوارها و نیکوییهای اخلاقی اهل عالم راهبری نماید. (۵۹: ح ۱۸، ص ۲۷۸-۲۸۱) در همین زمینه، ابن ابی الحدید معتزلی، شارح نهج البلاغه در ضمن روایتی از امام باقر علیه السلام و از قول ایشان چنین آورده است که:

وَوَكَّلَ بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مَلَكًا عَظِيمًا مُنذُ فُصِّلَ عَنِ الرِّضَاعِ، يُرْشِدُهُ إِلَى الْخَيْرَاتِ وَ مَكَارِمِ الْاِخْلَاقِ وَ يَسُدُّ عَنِ الشَّرِّ وَ مَسَاوِي الْاِخْلَاقِ، وَ هُوَ كَانِ يُسْنَدِيهِ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ هُوَ شَابٌ لَمْ يَبْلُغْ دَرَجَةَ الرِّسَالَةِ بَعْدُ فَيُظَنُّ أَنْ ذَلِكَ مِنَ الْحَجَرِ وَ الْاَرْضِ فَيَتَأَمَّلُ فَلَا يَرَى شَيْئًا. (۳۰: ح ۱۲، ص ۳۷) بدین ترتیب پیامبر از ابتداء نبی بود و بعد مبعوث به رسالت گردید. و اصولاً نبوت مقدم بر رسالت است. (۵۶: ح ۱، ص ۱۷۶) و از آنجا که بنا به قرآن کریم خصوصیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کتب آسمانی پیشین با ذکر همه جزئیات گفته شده بود (اعراف (۷) / ۱۵۷؛ بقره (۲) / ۱۲۶) و حتی اعتقاد به پیامبری ایشان، از همه انبیاء به عنوان یک میثاق، موکداً خواسته شده و عهد و پیمان جهت نصرت و یاری او گرفته شده بود. (آل عمران (۳) / ۸۱) و انبیاء هم به اتمهای خویش بشارت پیامبری

حضرتش علیه السلام را داده بودند (صف (۶۱) / ۶) و از ایشان پیمان گرفته بودند که در صورت درک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدو ایمان بیاورند و یاریش کنند (۲۴: ج ۳، ص ۲۳۶؛ ۱۳: ج ۱، ص ۳۷۸؛ ۴۰: ذیل آیه ۸۱ سوره آل عمران؛ ۵۱: ج ۸، ص ۱۱۵) لذا در زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از آنکه مبعوث به رسالت شود، بسیار اتفاق افتاد که افرادی از اهل کتاب به شناسایی ایشان به عنوان پیامبر آخرالزمان نائل گردیدند. (۱۵: ج ۱، ص ۱۸۰؛ ۲۷: ج ۱، ص ۱۵۶-۱۵۷؛ ۲۳: ج ۲، ص ۲۸۰-۲۸۱)

۱-۲. پیامبر صلی الله علیه و آله و تولد امیرالمؤمنین علیه السلام

به نوشته شیخ مفید (۶۵: ج ۱، ص ۵)، سید رضی (۳۹: ص ۳۹) ابن صباغ مالکی (۹: ص ۳۰)، حافظ گنجی شافعی محمدبن یوسف (۵۷: ص ۴۰۷) و کثیری دیگر از دانشمندان عامه و خاصه (۱۶: ص ۸۰ به بعد؛ ۱۸: ج ۶، ص ۲۴-۲۶) امیرالمؤمنین علیه السلام در روز جمعه سیزدهم رجب، سی سال پس از عام الفیل، در شهر مکه، درون بیت الله الحرام به دنیا آمد. هیچ کس نه پیش و نه پس از او به این مقام نرسیده است. در این هنگام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردی سی ساله بود که سالها از آغاز نبوتش می گذشت و با وحی الهی و بزرگترین فرشته خداوند، مانوس و هم نشین بود. ایشان چون از ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام باخبر شدند، خود عهده دار تربیت ایشان گشتند. به نوشته مسعودی در اثبات الوصیه: پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را شدیداً دوست می داشت. لذا به فاطمه بنت اسد فرمود: گهواره علی را نزدیک فراش من قرار ده و بعد خود به کارها و تربیت وی قیام نمود. او را خود شست و شوی داد، به هنگام خواب گهواره اش را می جنبانید و در هنگام بیداری بر سینه می چسبانید و پیوسته او را با خود بر می داشت و به کوهها و دره های اطراف مکه می برد (۲۳: ج ۴، ص ۱۰۹-۱۱۰)

سر این توجه ویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام که از بدو تولد ایشان آغاز گشت، در چه بود؟ آیا این کار را تنها بر مبنای احساسات شخصی انجام داد یا

سال ششم / شماره ۱۲۳ / تابستان ۱۳۸۸

تلاشی بود جهت جبران احسان ابوطالب که پیامبر صلی الله علیه و آله را از کودکی مورد حمایت و سرپرستی و مهربانیهای خویش قرار داده بود؟

پاسخ را از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بشنویم که در وقت پرستاری از امیرالمؤمنین، - زمانی که آن حضرت علیه السلام را به سینه خود می چسبانید - می فرمود: هذا آخی و ولیّی و ناصری و صفیّی و ذخری و کفّی و ظهّری و ظهّیری و وصیّی و زوج کریمی و آمینی علیّ و صیّتی و خلیّتی. (۲۳: ج ۲، ص ۱۰۹ نقل از اثبات الوصیه، مسعودی)

لذا از بدو تولد امیرالمؤمنین علیه السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وضع وی را نسبت به خود که نبی خدا بود و دیگران، کاملاً مشخص ساخت.

۱-۳. امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

مدتی بعد، قریش به قحطی و خشکسالی گرفتار آمد. ابوطالب هم مردی عیالوار بود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله به عموی خویش عباس - که از ثروتمندان بنی هاشم بود - فرمود: ای عباس، برادرت عیالوار است و مردم به این قحطی که می بینی، گرفتار آمده اند. بیا تا نزد وی برویم و از نظر مساعدت، من یکی از فرزندان او را بگیرم و تو هم یکی را و آن دو را کفالت کنیم. عباس پذیرفت. و هر دو نزد ابوطالب رفتند... رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را برگرفت و همراه برد. و عباس جعفر را، علی پیوسته با پیامبر خدا بود تا خدایش به رسالت برانگیخت. در این هنگام، علی او را پیروی کرد و به وی ایمان آورد. (۱۵: ج ۱، ص ۲۳۶)

تعبیر ابن هشام در بخش اخیر بحث چنین است: قَلَّمَ يَزُلُّ عَلِيُّ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى بَعَثَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نَبِيًّا فَاتَّبَعَهُ عَلِيُّ وَآمَنَ بِهِ. با توجه به آنچه که پیش از این گفته شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، از او ان کودکی نبی بود. لذا مراد از بعثت، نبوت نیست، بلکه رسالت است.

و اما پیامبر در این گزینش، از جانب خویش عمل نکرد، بلکه بر مبنای فرمان الهی عمل نمود. چنانکه خود بدان تصریح کرده فرمود: همان را برگزیدم که خدا

او را برای من برگزید، یعنی علی را. (۲۵: ج ۲، ص ۵۷۶؛ ۱۷: ص ۱۸)

بدین ترتیب علی علیه السلام که از بدو تولد، تحت تربیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، در اوان طفولیت به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و این تربیت و سرپرستی ادامه یافت، چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام خود در شرح آن، می فرماید:

مرا در دامان خویش قرار می داد در حالی که ولید^۱ (طفلی کوچک) بودم. مرا به سینه خویش می چسبانید و در بستر خویش می خوابانید و بوی خوش خویش را به من می بویانید و چیزی از غذا را می جوید و آنگاه اندک اندک در دهان من می نهاد. هرگز هیچ نوع دروغی در سخن من و هیچ لغزشی در کار من نیافت... و من او را پیروی می کردم همچون پیروی کردن بچه شتری از پی مادرش؛ هر روز پرجمی از اخلاق و صفاتش برای من بر می افراشت و مرا به پیروی از آن امر می کرد. (۳۸: ص ۳۰۰، خطبه ۱۹۲)

۱- آن هفت سال

حاصل تربیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پیروی امیرالمؤمنین علیه السلام از ایشان - که در واقع پیروی از وحی و پیامبری و در یک کلمه، اسلام بود - آن شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها و بارها در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام صراحتاً فرمود:

صَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَيَّ وَعَلَى عَلِيٍّ سَبْعَ سِنِينَ وَذَلِكَ لَمْ يُرْفَعْ إِلَى السَّمَاءِ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ الْآمِنِي وَمِنْ عَلِيٍّ. (۶۳: ص ۲۱۵؛ ۶۵: ج ۱)

۱. الوليدُ يُقال لمن قُرِبَ عَهْدُهُ بِالْوِلَادَةِ. (۳۳: ذیل ولد)

۲. ابن ابی الحدید معتزلی از حسین بن زید بن علی (نواده امام چهارم علیه السلام) نقل کرده است: «از پدرم زید شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله گوشت و خرما را می جوید تا نرم گردد و سپس در دهان علی علیه السلام می نهاد، در حالی که او کودکی در خانه آن حضرت صلی الله علیه و آله بود. (۲: ج ۱۳، ص ۲۰۰) بنابراین روایانی که می گوید علی علیه السلام در شش سالگی به خانه پیامبر آمده نادرست است، و سه سالگی مناسب است، بویژه با توجه به روایات آن ۷ سال که پس از این خواهد آمد و آغاز رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله که در چهل سالگی ایشان بوده است و ده سالگی امیرمؤمنان علیه السلام.

ص ۱۳۱؛ ۱۰: ص ۱۹؛ ۲۶: ج ۲، ص ۱۲۵؛ ۱۴؛ ۱۱۴؛ ۲۹؛ ۱۹؛ ۱۲: ج ۱، ص ۸۱

- ۱۱۱۴؛ ۵۹: ج ۳۸، ص ۲۲۶)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هفت سال پیش از آنکه بشری به اسلام بگراید، فرشتگان الاهی بر من و علی، درود می فرستادند. (۵۸: ج ۶، ص ۱۵۳)

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز خود بدین امر تصریح نموده است:

۱. «هفت سال پیش از آنکه احدی از این امت به عبادت خدا پردازد، من همراه

رسول خدا صلی الله علیه و آله به عبادت پروردگار پرداختم. (۲۵: ج ۳، ص ۱۱۲)

۲. «پروردگارا! سراغ ندارم آحدی از این امت مگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله را که پیش از من سراطاعت و عبادت در برابر تو بر خاک گذاشته باشد. همانا هفت سال پیش از دیگران به عبادت خدا پرداختم. (۶: ج ۱، ص ۹۹)

۳. «من بنده خدا و برادر رسول الله و صدیق اکبرم و این مراتب را پس از من کسی نمی تواند ادعا نماید مگر اینکه دروغگو باشد. آری من هفت سال پیش از مردم دیگر به خدا و رسول او، ایمان آوردم. (۷۰: ص ۳؛ برای آشنایی با نصوص بیشتر، ر.ک. ۱۸: ج ۳، ص ۲۱۳ و ۲۲۱ و ۲۲۲؛ همان، ج ۱۰، ص ۱۵۸ - ۱۶۴؛ همان، ج ۲، ص ۲۵ - ۳۰ و ۳۱۴)

این تصریحات که در متون حدیثی قرین وجود دارد، تقدم ایمانی و اسلامی امیرمؤمنان را بر همه امت حتی خدیجه علیها السلام به مدت هفت سال، مسلم می دارد.

(۲۶: ج ۲، ص ۲۲۳ - ۲۲۴)

از اینجا سر تصریحات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آشکار می گردد که بارها و بارها درباره امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

۱. هَذَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي وَصَلَّى مَعِي. (۲: ج ۱۳، ص ۲۲۵)

۲. «یا علی! با داشتن هفت صفت که ویژه خودتوست، با همه مردم به مخالفت، می پردازی و هیچیک از قریش تاب مُحاجه و گفت و گوی با تو را نخواهد داشت. آن هفت صفت عبارت است از: ۱. نخستین کسی از ایشان هستی که به خدای تعالی، ایمان آوردی، الحدیث. (۲۵: ج ۲، ص ۱۹۸)

۳. پس از من طولی نمی کشد که آشوبی بر پا شود. در این هنگام ملازم علی علیه السلام باشید و از علی بن ابیطالب دست بردارید، چرا که او نخستین کسی است که به من ایمان آورده است و او نخستین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه می کند و او صدیق اکبر و فاروق این امت است. و علی بن ابیطالب، یَعْسُوب (پیشوای) مؤمنان است، در حالی که مال و ثروت، یَعْسُوبِ منافقان. (ج: ۴، ص: ۷، قسم ۱، ص: ۱۶۷)

۴. عمر بن الخطاب گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که خطاب به علی بن ابی طالب فرمود:

يا علي! انك اول المؤمنين ايمانا و اول المسلمين اسلاما و انت بيتي بمنزلة هارون من موسى. (ج: ۳۲، ص: ۶۰۸، ح: ۲۲)

۵. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اولكم دروداً على الحوض، اولكم اسلاماً على بن ابی طالب. (ج: ۲۵، ص: ۳، ح: ۱۶۳ که حاکم آن را حدیثی صحیح دانسته است. ج: ۲، ص: ۱۸، ج: ۳، ص: ۴، ص: ۱۷ به همین مضمون: ج: ۲۲، ص: ۳۰۱، ص: ۳۰، ص: ۴، ج: ۴، ص: ۳۶۸ و ۳۷۱، ج: ۲۳، ص: ۵۵ و ۵۷، ج: ۵۳، ص: ۱، ص: ۳۰۸ به بعد: ج: ۱۸، ج: ۱۳، ص: ۵۹، ج: ۲۸، ص: ۲۰۱ - ۲۸۸)

بدین ترتیب، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام را در کنار خود داشت، قدم به چهل سالگی گذاشت.

فصل دوم: دوره رسالت

۱-۲. چهل سالگی و آغاز رسالت (۲۷ ماه رجب):
در روایاتی متعدد از ائمه معصومین علیهم السلام بدین مضمون تصریح شده که روزیست و هفتم از ماه رجب، روزی است که در آن نَزَلَتِ النُّبُوَّةُ عَلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله (ج: ۱۸، ص: ۱۸۹-۱۹۰، ح: ۲۱-۲۲)

با توجه به مباحثی که پیش از این یاد شد، روشن است که مراد از «نبوت» در

احادیث مذکور همان رسالت است.^۱ و این مطلب بقدری آشکار بوده که حتی در روایاتی هم که از طریق پیروان مکتب خلفا رسیده بدان تصریح شده است:

قال ابوهريرة: من صام يوم سبوع و عشرين من رجب، كتب الله تعالى له صيام ستين شهراً. وهو اليوم الذي نزل فيه جبرئيل على النبي صلی الله علیه و آله بالرسالة و اول يوم هبط فيه جبرئيل. (ج: ۲، ص: ۷۷، نقل از: السيرة الحلیة، ج: ۱، ص: ۲۳۸، رک: ۴۶، ج: ۲، ص: ۲۴۴ پانویس ۱)

و در این زمان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چهل ساله بود. (ج: ۱، ص: ۱۵۰، ج: ۷۳، ص: ۲، ج: ۲۷۶، ص: ۶۱، ص: ۱۹۸، ج: ۷، ص: ۱، ص: ۱۹۳ - ۱۹۴) و امیرالمؤمنین علیه السلام ده ساله (ج: ۱، ص: ۲۲۵)

۲-۲. چهل سالگی و آغاز نزول وحی قرآنی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ماه مبارک رمضان

با توجه به مبحث قبلی، سوالی که در اینجا مطرح می شود، آن است که آیا آغاز رسالت با آغاز نزول وحی قرآنی همزمان بوده است یا نزول فرآنی مدتی پس از آن شده است؟

بنا به قرائن ذیل، صورت اخیر را صحیح می دانیم، یعنی این دو همزمان نیستند؛ در ابتدا، (چنان که گذشت) در ماه رجب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به رسالت مبعوث شده اند و دو ماه بعد یعنی در ماه مبارک رمضان، اولین وحی قرآنی بر آن حضرت صلی الله علیه و آله توسط جبرئیل نازل شده است:

۱. امام صادق علیه السلام فرمودند:

رَنَ ابليسُ أربعَ و ثمانِ و اَولَها يومَ لَعنَ، و حينَ أُهبطَ الى الارضِ، و حينَ بُعثَ

۱. مرحوم علامه مجلسی در اینکه آغاز رسالت در ۲۷ ماه رجب است، ادعای اجماع دارد. از این روی در باب خیریه که می گوید آغاز رسالت در ماه رمضان بوده است، چنین می نویسد: وهذا الخبر مخالف لشارح الاخبار المستفیضة و لعل المراد به معنى آخر ساق ل نزول القرآن أو غيره من المعاني المجازیه، أو يكون المراد بالنبوة فی سائر الاخبار الرسالة و يكون بالنبوة فيه بمعنى نزول الوحی علیه صلی الله علیه و آله فیما يتعلق بنفسه... و یمكن حملة على التقیة... (ج: ۱۸، ص: ۱۹۰)

بِمَحْمَدٍ عَلَى حِينٍ فَتَرَوْهُ مِنَ الرُّسُلِ، وَحِينَ أَنْزَلْتُ أُمَّ الْكِتَابِ. (۴۱) ج ۱، ص ۲۶۳

این روایت صراحت دارد بر آنکه زمان بعثت (=رسالت) غیر از زمان نزول قرآن کریم و مقدم بر آن بوده است.

۲. آیات قرآن کریم صراحت دارد بر اینکه آغاز نزول قرآن کریم، در ماه مبارک رمضان بوده است. (بقره / (۲) / ۱۸۵؛ دخان / (۴۴) / ۳ - ۵؛ قدر (۹۷) / (۱)

۳. امام صادق علیه السلام صریحاً به مُنْضَلُ بن عمر فرمودند که خداوند، قرآن را در ماه رمضان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعطا کرد:

يَا مُنْضَلُ! أَعْطَاكَ اللهُ الْقُرْآنَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ. وَكَانَ لَا يُبْلَغُهُ إِلَّا فِي وَقْتِ اسْتِحْقَاقِي الْخِطَابِ وَ لَا يُؤَدِّيهِ إِلَّا فِي وَقْتِ أَمْرِ وَ نَهْيِ. فَهَبْطَ جِبْرِئِيلُ عليه السلام بِالْوَحْيِ، فَبَلَّغَ مَا يُؤْتِيهِ بِهِ وَ قَوْلُهُ: لَا تُحْرَمُكَ بِهِ لِسَانُكَ لِتَعَجَّلَ بِهِ. (قیامت / (۷۵) / (۱۸) (۵۹: ح ۹۲، ص ۳۸)

۴. در خطبه قاصعه نیز امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام وصف نزول اولین وحی قرآنی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «لَقَدْ كَانَ يُجَاوِزُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِجْرَاءِ، فَأَرَاهُ وَ لَا يَرَاهُ غَيْرِي»، یعنی به خدا قسم هر آینه هر سال به حراء مجاور می شد و در این هنگام من او را می دیدم و جز من کسی دیگر او را شاهد نبود.

به عبارت دیگر فقط من با او بودم و پس حضرت صلی الله علیه و آله پیش از بیان نزول اولین وحی قرآنی بدین نکته تصریح می نمایند که: «وَأَمْ يَجْمَعُ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ خَدِيجَةَ، وَ أَنَا نَالْتَهُمَا» یعنی: این در حالی بود که در آن هنگام (پیش از نزول وحی قرآنی) تنها در یک خانه اسلام آمده بود و آن، خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه بود و من که سومین آنها بودم.

آنگاه آشکارا می فرمایند: أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرِّسَالَةَ وَ أَنَّهُ رَجْعُ النَّبُوءَةِ یعنی (در این هنگام که هنوز وحی قرآنی نازل نشده بود) نور وحی (غیر قرآنی) و رسالت را

می دیدم و بوی نبوت و پیامبری را می شنیدم.

این بخش از سخن امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت صریح دارد بر تقدّم زمانی وحی غیر

قرآنی و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر وحی قرآنی.

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از بیان نکته نغز یاد شده به ادامه وصف نزول اولین وحی

قرآنی پرداخته می فرمایند:

وَلَقَدْ سَمِعْتُ رِئَةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقُلْتُ:

يَا رَسُولَ اللهِ! مَا هَذِهِ الرَّئَةُ؟ فَقَالَ: هَذَا الشَّيْطَانُ أَيْسَ مِنْ عِيَادَتِهِ.

یعنی: به خدا قسم هر آینه ناله شیطان را شنیدم در هنگامی که وحی (قرآنی) بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد. ^۱ ایس گفتیم: ای رسول خدا! چیست این ناله؟ فرمود: این شیطان است که از اینکه دیگر اطاعت کرده شود مأیوس شده است. و ادامه دادند:

إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَيْسَ لَكَ وَزِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ

تو می شنوی آنچه را که من می شنوم و می بینی آنچه را که من می بینم، جز آنکه تو نبی نیستی و لکن وزیر و کجکی کار من هستی و هر آینه پیوسته بر خیری (در دنیا و آخرت). (۳۸: ص ۳۰۰ - ۳۰۱، خطبه ۱۹۲)

بنابراین روشن می گردد که اولاً: آغاز رسالت، مقدم بر آغاز نزول اولین وحی

قرآنی بوده است.

ثانیاً: پیش از نزول قرآن کریم، امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت خدیجه به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده بودند و آنها همراه با رسول خدا، تنها مسلمانانی بودند که خانه شان به نور اسلام، منور شده بود.

ثالثاً: مشخص می گردد که در این فاصله دو ماهه (از ماه رجب، تا ماه رمضان) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها مأمور به ابلاغ اسلام و دعوت اهل بیت خویش (علی علیه السلام و

۱. مقایسه شود با کلام امام صادق علیه السلام که در آغاز این بحث، گذشت.

خدیدجه علیه السلام شده بودند^۱ و در مورد دیگران یعنی امت، هنوز دستوری از جانب پروردگار نرسیده بود.^۲ رابعاً: آغاز نزول قرآن کریم همزمان است با اعلان وزارت امیرالمؤمنین علیه السلام از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدیشان.^۳

۳. چهل سالگی و آغاز آشکار انداز امت که همراه است با آغاز دوره سه ساله اکتتام وصایت و وزارت امیرالمؤمنین علیه السلام.
امام صادق علیه السلام فرمود:

أَوَّلُ مَا نَزَّلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» أقرأ باسم ربك؛ و آخره «إذا جاء نصر الله» (۵۶: ج ۲، ص ۶۲۸، برای تفصیل بیشتر: ۲۰: ج ۱، ص ۲۹)
بنا به آنچه پیش از این گذشت، آغاز نزول قرآن کریم ماه مبارک رمضان و در شب قدر بوده است. و اول آیاتی هم که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد آیات نخستین از سوره علق است.

به نوشته یعقوبی فردای روزی که آیات سوره علق بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد، جبرئیل به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و او را در جامه پیچیده یافت. سپس گفت: یا ایها المدثر قُمْ فَأَنذِرْ: ای به جامه پیچیده برخیز و بیم ده. (۷۳: ج ۱، ص ۳۷۸)

۱. برای آشنایی با نحوه این دعوت و بیعتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت خدیجه علیه السلام بر اسلام گرفتند (۵۹: ج ۱۸، ص ۲۳۱ - ۲۳۲). از این روایت به روشنی فهمیده می شود که دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اهل بیت ایشان آغاز شده است و البته ایشان آگاه بودند که هر همه امت برانگیخته شده اند لکن هنوز موظف بدین کار نشده بودند. قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ان جبرئیل عندی يدعو کما إلى بیعة الإسلام، فأسلما تسلما و أطمعا تهديا. فقالا: نعمنا و أطمعنا یا رسول الله. فقال: ان جبرئیل عندی يقول لکما: ان للإسلام شروطاً و عهوداً و موثیق، فابتداهُ بما شرط الله علیکما لنفسه و لرسوله ان تقولوا: نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له فی ملکة، لم یخلق ولداً و لم یخلق صاحبة، إلهاً واحداً مخلصاً، و ان محمداً عبده و رسوله، أرسله الی الناس كافةً بین یدی الساعة - الحدیث.

۲. امیرالمؤمنین علیه السلام در طری روایتی - که آن را ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود بر نهج البلاغه آورده است - می فرماید: کنت اسمع الصوت و أبصر الضوء بینین سبعاً، و رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حیثئذ ضامت ما أذن له فی الانذار و التبلیغ. (۲: ج ۱، ص ۱۵)

۳. البته این نخستین بار نبود که چنین اعلامی از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین می شد. جهت تفصیل بیشتر به بخش بعدی مراجعه کنید.

در روایات پیروان مکتب خلفا نیز توجه به اینکه آیات اول از سوره مدثر جزو اولین آیاتی است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل گشته، شده است و حتی در بعضی از قول جابر بن عبدالله انصاری روایتی آورده اند که طی آن نزول آیه هویا ایها المدثر قُمْ فانذره مقدم بر آیات ابتدای سوره علق بوده است. (۷۲: ج ۱، ص ۹۹)

بنابراین از همان ابتدای نزول قرآن کریم، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امر شد که برخیز و انداز کن. ظاهر این امر، اطلاق دارد و در آن هیچ نشانی از اینکه این امر، مربوط به دعوت سری و نهانی بوده است و نه آشکار، ندارد. و به نظر ما، این آغاز انداز امت به اذن پروردگار و امر او می باشد.

و اما این بحث سری بودن دعوت در آغاز که سه سال هم به طول انجامید و بعد آشکار شدن آن، از کجا آمده و دلیل صحت آن چیست؟
ظاهراً اول کسی که این بحث را طرح کرده است. ابن هشام است که البته آن را به ابن اسحاق نسبت می دهد و می گوید:

قال ابن اسحاق: ثم دخل الناس فی الاسلام أرسالاً من الرجال والنساء حتی فشا ذکر الاسلام بمکة و تحدت به ثم إن الله عز وجل أمر رسوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أن یصدع بما جاءه فیهِ و أن یتادی الناس بأمره و أن یدعو الیه، و کان بین ما أخفی رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أمره و استتر به الی أن أمره الله تعالی باظهار دینیه ثلاث سنین فیما بلغنی من مبعثه ثم قال الله تعالی له: فأصدع بما تؤمر و أعرض عن المشرکین. (الحجر (۱۴) / ۹۴)

و قال تعالی (وانذر عشیرتک الاقربین)، (۱۵: ج ۱، ص ۲۵۰)

چنانکه مشاهده می شود در کلام ابن اسحاق، تناقضی آشکار وجود دارد. از یک طرف می گوید که مردم از مرد و زن گروه گروه (أرسالاً) داخل اسلام می شدند و از طرف دیگر می گوید که پس از آن، خداوند به پیامبرش امر کرد که امرش را آشکار کند و مردم را به آن دعوت نماید؟ و بعد هم بدون ذکر هیچ دلیلی، معنای آیه

شریفه فاصدع بما تؤمر را آشکار کردن اصل دعوت به اسلام دانسته و یک دوره سه ساله هم برای آن دعوت نهانی بی دلیل، دست و پا نموده است.

متأسفانه این کلام سست و در واقع این مدعای بی دلیل پس از او در اغلب کتب سیره و تاریخ و تفسیر و حدیث، آمده و پذیرفته شده است، گویی این مطلب جزو بدیهیات زندگی پیامبر اکرم ﷺ است، چنانکه نوشته اند: وهكذا صرّث الدعوة الاسلامية في مكة المكرمة بمخلتين اثنتين هما: ۱. المرحلة السريّة ودامت ثلاث سنوات. ۲. المرحلة العلنيّة ودامت في مكّة عشر سنوات..... والرسول يعلّن دعوته: فاصدع بما تؤمر... (ج ۱، ص ۵۸-۵۹)

و اما اصل ماجرا چیست؟ همانگونه که گفتیم آیه شریفه يا ايها المدثر قم فانذر صريح است در وجوب انذار و آغاز آن از جانب پیامبر اکرم ﷺ. حال ببینیم حضرت ﷺ برای تحقق این امر چه کرد؟ امیرالمؤمنین ﷺ پاسخ ما را به روشنی داده اند در طی روایتی که در آن می فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ نَبِيْنَا مُحَمَّدٌ ﷺ وَحَمَلَهُ الرِّسَالَةَ وَأَنَا أَخَذْتُ أَهْلَ بَيْتِي سِتْرًا، أَخَذْتُهُ فِي بَيْتِهِ وَأَسْعَى فِي قَضَاءِ بَيْنِ يَدَيْهِ فِي أَمْرِهِ، فَدَعَا صَغِيرَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَكَبِيرَهُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ فَاْمْتَبِعُوا مِن ذَلِكَ وَانْكُرُوهُ عَلَيْهِ وَهَجَرُوهُ وَنَابَذُوهُ وَاعْتَرَلُوهُ وَاجْتَنَبُوهُ / وَسَائِرُ النَّاسِ مُتَصِفِينَ لَهُ وَمُخَالَفِينَ عَلَيْهِ، قَدْ اسْتَعْظَمُوا مَا أَوْرَدَهُ عَلَيْهِمْ بَمَا لَمْ يَحْتَمِلُوهُ قُلُوبُهُمْ وَتُدْرِكُهُ عَقُولُهُمْ. فَأَجَبْتُ رَسُولَ اللَّهِ وَخَدَيْتُ إِلَى مَا دَعَا إِلَيْهِ مُسَوِّعًا مُطِيعًا مَوْفِقًا، لَمْ يَتَخَالَفْنِي فِي ذَلِكَ شَكٌّ فَكُنَّا بِذَلِكَ ثَلَاثَ جِجَعٍ وَمَا عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ خَلْقِي يُصَلِّي أَوْ يَشْهَدُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمَا آتَاهُ اللَّهُ غَيْرِي وَغَيْرِ ابْنَتِي خَوْلِدٍ رَحِمَهَا اللَّهُ وَقَدْ فَعَلَ. (ج ۲، ص ۳۶۶)

یعنی قطعاً الله که عزیز است و بزرگ، وحی کرده به پیامبر ما حضرت محمد ﷺ و رسالت را بر دوش او نهاد. و این در حالی بود که من از حیث سن

جوانترین اهل بیتم بودم در منزل پیامبر ﷺ بدیشان خدمت می کردم و در جهت انجام امرش می دویدم. سپس پیامبر ﷺ دعوت کرد کوچک و بزرگ بین عبدالمطلب را (یعنی همه شان را) به اینکه شهادت دهند به توحید و یگانگی الله و اینکه حضرت ﷺ، رسول خداوند است. پس ایشان از این امر امتناع کردند و آن را بر حضرت ﷺ زشت شمردند و او را تنها گذاردند و مخالفت کردند و از او کناره جستند.

پیش از ادامه ترجمه، همین جا نکته ای را گوشزد کنیم که این دعوت پیامبر اکرم ﷺ از بنی عبدالمطلب، غیر از دعوت ایشان است در یوم الدار. چرا که اولاً در آنجا تنها چهل مرد حضور داشتند، در حالی که به تصریح حضرت ﷺ در اینجا همه بنی عبدالمطلب گرد آمده بودند. ثانیاً در یوم الدار - چنانکه پس از این خواهد آمد - اصل بحث معرفی و اعلان وزارت و وصایت امیرالمؤمنین ﷺ است، در حالی که در اینجا نشانی از این بحث نیست و فقط دعوت به توحید است و رسالت پیامبر اکرم ﷺ.

در ادامه امیرالمؤمنین ﷺ می فرماید: و اما دیگر مردم، در پی پیامبر ﷺ افتادند و با او مخالفت کردند که به تحقیق بسیار عظیم شمرده بودند آنچه را که پیامبر ﷺ بر ایشان آورده بود. دلّهایشان آنرا نمی پذیرفت و عقلاهایشان آن را درک نمی کردند. این بخش از سخن امیرالمؤمنین ﷺ به روشنی دلالت دارد بر اینکه دعوت پیامبر اکرم ﷺ محدود به بنی عبدالمطلب نبوده بلکه از آن شروع گشته و همه جامعه را مخاطب قرار داده است لذا مخالفت ایشان را برانگیخته است.

و بعد حضرت ﷺ می فرمایند که «من، رسول خدا ﷺ را اجابت کردم و دعوت او را به توحید و رسالتش به سرعت پذیرا شدم در حالی که به درستی آن یقین داشتم و اطاعت از رسول خدا را واجب می شمردم. و هرگز در ذهن من شکّی راه نیافت. پس ما بر این وضع سه سال درنگ کردیم در حالی که بر روی زمین هیچ خلقی نبود که نماز گزارد یا شهادت دهد به حَقّانیت رسول خدا بواسطه آنچه که خدا بدو

داده بود جز من و دختر خویلد (حضرت خدیجه علیها السلام) که رحمت خدا بر او باد، بنابراین، دعوت در آغاز آشکار بوده است ولی تا سه سال جز امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت خدیجه علیها السلام کسی ایمان نیاورد. آنچه که در اصل دعوت طرح می شده شهادت به توحید و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و الاهی بودن قرآن کریم بوده است. و فقط یک نکته کتمان می شده و ابراز نمی گشته است و آن همانا امر وصایت و وزارت و خلافت امیرالمؤمنین بوده است. که چنانکه دیدیم بنا به خطبه قاصعه در هنگام نزول اولین وحی قرآنی؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را بدان خیر داد و فرمود: «یا علی! إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسِتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ وَزِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ». و نیز به هنگام دعوت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت خدیجه (س) به اسلام و بیعت گرفتن از آن دو بر این مهم، فرمود که از جمله اسلام پس از اقرار به توحید و رسالت و پیامبری من و وضو و غسل و نماز و زکاة و حج و جهاد در راه خدا و... اطاعت از ولی امر پس از من است و شناسائی اوست در حیثتم و پس از مرگم و نیز ائمه ای که پس از او خواهند بود یک به یک. و زندگی کردن بر مبنای دین و سنت من و دین و سنت وصی من است که تا روز قیامت خواهد بود. و بعد رو به حضرت خدیجه (س) کردند و فرمودند: فَهَيْتِ مَا شَرَطْتُ رَبِّي عَلَيْكَ؟ قَالَتْ: نَعَمْ وَ آمَنْتُ وَ صَدَّقْتُ وَ رَضِيتُ وَ سَلَّمْتُ. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را در دست خویش نهاد و بدیشان فرمود: یا بَعْثِي يَا عَلِيُّ مَا شَرَطْتُ عَلَيْكَ وَ أَنْ تَمْنَعَنِي مِمَّا مَنَعْتَنِي نَفْسَكَ. پس امیرالمؤمنین علیه السلام گریست و فرمود: يَا بِي وَ أُمِّي لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. پس پیامبر اکرم بدو فرمود: اهْتَدَيْتَ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ وَ رَشِدْتَ وَ وَقَّتَ. بعد از حضرت خدیجه (س) خواستند که او نیز بیعت کند همانگونه که علی علیه السلام بیعت کرد بنا به همه آن شروط و موافق با حکم جهاد. سپس به حضرت خدیجه (س) فرمود: یا خَدِيجَةُ هَذَا عَلِيُّ مَوْلَاكَ وَ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَمَامُهُمْ بَعْدِي. ای خدیجه! این علی مولای تو و مولای همه مؤمنین و پیشوای ایشان، پس از من است.

حضرت خدیجه (س) نیز عرض کرد: صَدَّقْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ بَايَعْتُهُ عَلِيٌّ مَا قُلْتُ.

سال ششم / شماره ۲۳ / تابستان ۱۳۸۸ / قیام

أَشْهَدُ اللَّهُ وَ أَشْهَدُكَ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً وَ عَلِيماً. (ج ۱۸، ص ۲۲۳).

اما این خبر از این جمع سه نفری، خارج نمی شود و در میان آنها مکتوم می ماند تا يوم الدار.

حتی روزی حضرت ابوطالب علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام مواجه می شوند در حالتی که ایشان جهت اقامه نماز به یکی از دره های مکه رفته بودند. ابوطالب از پیامبر صلی الله علیه و آله می پرسد: یا ابنِ أَخِي مَا هَذَا الدِّينَ الَّذِي أَرَاكَ تَدِينُ بِهِ؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جواب از اسلام سخن می گوید، مگر بحث وصایت و وزارت امیرالمؤمنین علیه السلام را: أَيُّ عَمٍّ هَذَا دِينُ اللَّهِ وَ دِينُ مَلَائِكَتِهِ وَ دِينُ رُسُلِهِ وَ دِينُ آيِنَا اِبْرَاهِيمَ. بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ رَسُولًا إِلَى الْعِبَادِ وَ أَنْتَ أَيُّ عَمٍّ أَخِي مَنْ بَدَّلَتْ لَهُ النَّصِيحَةَ وَ دَعَوْتُهُ إِلَى الْهُدَى وَ أَخِي مَنْ أَجَابَنِي إِلَيْهِ وَ أَعَانَنِي إِلَيْهِ وَ أَعَانَنِي عَلَيْهِ. جالب است که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت ابوطالب علیه السلام رو به فرزند خویش کرده از ایشان هم راجع به این دین سؤال می کنند: أَيُّ بَنِيٍّ مَا هَذَا الدِّينَ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ؟ و امیرالمؤمنین در پاسخ، همه چیز را می گوید الا مسأله وزارت و وصایت را، فقال: يَا أَبَتِ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِ اللَّهِ وَ صَدَّقْتُهُ بِمَا جَاءَ بِهِ وَ صَلَّىتَ مَعَهُ اللَّهُ وَ اتَّبَعْتُهُ.

آنگاه حضرت ابوطالب علیه السلام به فرزند برومند خویش می فرمایند: أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَدْعَكَ إِلَّا إِلَى خَيْرٍ فَالزَّمَهُ. که این سخن گویای بسیار چیزهاست از جمله ایمان ابوطالب علیه السلام به حضرت صلی الله علیه و آله و اعانت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با فرزند دلبنده خویش. (ج ۱، ص ۲۲۶-۲۲۷) با این توجه، دیگر معنای اخبار اکتتامیه هم که از طریق ائمه علیهم السلام رسیده به خوبی روشن می گردد که مراد از اکتتام امر، اصل دعوت نبوده است بلکه امر وصایت و وزارت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است و همچنین بخشی از احکام اسلام که مربوط به جهاد و مقاومت در برابر مشرکان و وعده عذاب الاهی برای ایشان بوده است، که با نزول آیه شریفه «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»

۱. این اتفاق در زمانی رخداد که آیه «قم بانذاره نازل شده بود. چرا که پس از آن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه با علی علیه السلام و حضرت خدیجه (س)، آشکارا در مسجد الحرام به نماز می ایستادند.

حضرت محمد ﷺ مأمور شدند تا این دو نکته را هم آشکار نمایند:

۱. امام صادق ﷺ در طی روایتی بیان داشتند که وقت طواف، مردی به خدمت پدرشان امام باقر ﷺ آمد و در شرائطی که تنها این سه تن بودند (امام باقر ﷺ و امام صادق ﷺ و این مرد که در انتهای روایت معلوم می شود که حضرت الیاس ﷺ است.) سؤالاتی از امام باقر ﷺ می کند از جمله اینکه می پرسد: أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْعِلْمِ مَا لَهُ لَا يَظْهَرُ كَمَا كَانَ يَظْهَرُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ امام باقر ﷺ لبخندی زده می فرماید: أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَطَّلِعَ عَلَى عِلْمِهِ إِلَّا مَتَحَنِّناً لِلْإِيمَانِ بِه كَمَا قَضَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَصْبِرَ عَلَى آذِي قَوْمِهِ وَ لَا يُجَاهِدَهُمْ إِلَّا بِأَمْرِهِ فَكَمْ مِنْ أَكْتَامٍ قَدْ أَكْتَمْتُمْ بِهِ حَتَّى قِيلَ لَهُ: اصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ. وَ إِمَامُ اللَّهِ أَنْ لَوْ صَدَّعَ قَبْلَ ذَلِكَ لَكَانَ أَمِيناً وَ لَكِنَّهُ إِذَا تَطَرَّفَ فِي الطَّاعَةِ وَ خَافَ الْخِلَافَ فَلِذَلِكَ كَتَفَ الْحَدِيثَ. (۵۶ ج ۱، ص ۲۴۳ - ۲۴۴) از این روایت به روشنی درک می شود که بقرینه آن یَصْبِرَ عَلَى آذِي قَوْمِهِ؛ آیه شریفه اصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ در ارتباط با اصل دعوت نیست که آن آشکار بوده است بلکه در ارتباط با مطلبی است که اگر آشکار شود، مجاهده با کفار را خواهد طلبید. و در واقع آغاز بروز و ظهور برخورد الاهی با مخالفان است. همچنین بقرینه تَطَرَّفَ فِي الطَّاعَةِ وَ خَافَ الْخِلَافَ معلوم می گردد که تا کنون امر دعوت به گونه ای بوده که مخالفت و شدت مقابله کفار را بر نمی انگیزخته است. لکن اکنون کار به جایی رسیده که علیرغم مخالفت ایشان، این امر باید آشکار شود.

۲. امام صادق ﷺ فرمودند: اَكْتَمْتُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَكَّةَ مَخْتَفِياً خَائِفاً حَمْسَ [و فِي خَبَرٍ آخَرَ ثَلَاثَ] سَنِينَ لَيْسَ يُظْهَرُ أَمْرُهُ وَ عَلَى ﷺ اَكْتَمْتُمْ مَعَهُ وَ خَدِجَةُ ﷺ ثُمَّ أَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يَصْدَعَ بِمَا أُمِرَ بِهِ، فَظَهَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ أَظْهَرَ أَمْرَهُ (۵۹ ج ۱۸، ص ۱۷۷)

۳. امام صادق ﷺ فرمود: مَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَكَّةَ بَعْدَ مَا جَاءَهُ الْوَحْيُ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ثَلَاثَةَ عَشَرَ سَنَةً، مِنْهَا ثَلَاثَ سَنِينَ مَخْتَفِياً خَائِفاً لَا يُظْهَرُ حَتَّى أَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يَصْدَعَ بِمَا أُمِرَ بِهِ، فَظَهَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ أَظْهَرَ أَمْرَهُ. (۵۹ ج ۱۸، ص ۱۷۷)

با تأملی در روایات فوق اولاً روشن می شود که در روایت دوم، ثلاث صحیح

است و نه خمس. ثانیاً به قرینه «مختفياً خائفاً» معلوم می شود که اصل دعوت آشکار بود و الا چرا باید پیامبر ﷺ احساس نا امنی کند و خود را پنهان سازد. ثالثاً بنا بر روایت اول که از کافی نقل کردیم، دلیل خائف بودن ایشان، خوفی از خلاف بوده است و بدین دلیل، به تعبیر حدیث اول: «كَتَفَ» تا اینکه آیه نازل شد: فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ.

۲-۳-۶. و اما پیامبر ﷺ از مخالفت در باب چه امری خائف بود؟ چنانکه دیدیم. این امر مربوط به اصل دعوت به نبوت و رسالت نمی تواند باشد، چرا که آن، بنا به دلایلی که گفتیم، آشکار بود. حتی پیامبر اکرم ﷺ به همراه امیرالمؤمنین ﷺ و حضرت خدیجه ﷺ به مسجد الحرام می رفتند و آشکارا به نماز می ایستادند. در این زمینه، خبر عقیف الکیندی مشهور است که چون برای تجارت به مکه آمد و در مسجد الحرام با نمازگزاران آشکار این سه بزرگوار، روبرو شد، از عباس (عموی پیامبر اکرم ﷺ) که همراهش بود، شگفت زده پرسید: ای عباس چنین دینی را در میان شما نمی شناختیم. گفت: آری [چنین است] به خدا قسم. آنگاه عقیف درباره این سه بزرگوار می پرسد و عباس آنها را معرفی می نماید و بعد اضافه می کند که: وَاللَّهِ مَا عَلَى الْأَرْضِ أَحَدٌ يَدِينُ بِهَذَا الدِّينِ إِلَّا هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةُ. حال اگر این جمله آخر را مقایسه کنیم با روایت امیرالمؤمنین ﷺ که از خصال صدوق نقل کردیم، این نتیجه به دست می آید که این نماز آشکار در اثنای همین سه سالی اقامه می شد که جز حضرت علی ﷺ و حضرت خدیجه ﷺ کسی به پیامبر ﷺ ایمان نیاورده بود. و البته مردم از محتوای این دین (مگر امر وصایت و وزارت امیرالمؤمنین ﷺ) کاملاً باخبر بودند. چنانکه در همین روایت عقیف الکیندی منتهی با طریق دیگر، عباس در مورد پیامبر اکرم ﷺ و دین ایشان چنین توضیح می دهد: يُصَلِّي وَ يُزَعِّمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ... وَ هُوَ يُزَعِّمُ أَنَّهُ سَمِعْتُهُ عَلَيْهِ كَنُوزَ كَسْرَى وَ قِيسِرَ. حَدَّثَنَا أَنَّ رَبَّهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَمَرَهُ بِهَذَا الدِّينِ الَّذِي هُوَ عَلَيْهِ. (۲۳ ج ۱۴، ص ۱۱۸)

علاوه بر این، مشرکان به نزد پیامبر ﷺ می آمدند و از ایشان در باب اثبات رسالت حضرتش معجزه می خواستند و پیامبر نیز به اذن خداوند انجام می داد، هر

چند که تأثیری نداشت و ایشان دست از کفر خویش بر نمی داشتند. در این میان -
به روایت خطبه قاصعه - وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام اظهار ایمان می کرد و می فرمود: لا
إله إلا الله فإني أول مؤمنين بك يا رسول الله وأول من أقر بأن الشجرة فعلت ما فعلت بأمر
الله تعالى تصديقاً لنبوتك واجلالاً لكلمتك. آنها به طعنه می گفتند: هل يصدقك في أمرك
إلا مثل هذا. (خطبه ۱۹۲)

در همه این احوال - که نشان از آشکاری اصل دعوت دارد - یک نکته جالب
توجه است و آن اینکه قریش با پیامبر صلی الله علیه و آله علی رغم افکار، ستیزه و خصومت
نمی کردند و فقط هر گاه که بر آنها می گذشت، به وی اشاره کرده و می گفتند: پسر
بنی عبدالمطلب از آسمان، سخن می گوید. (۱: ص ۱۰۳، نقل از سیره النبی، ۱/ ۲۷۵ و
الطبقات الكبرى ۱/ ۱۹۹)

با این توجه، باز سؤال خود را تکرار می کنیم که پس، پیامبر صلی الله علیه و آله از مخالفت در
باب چه امری خائف بود؟ و چه چیز را مکتوم می داشت؟ به نظر می رسد که دیگر
پاسخ سؤال روشن باشد. لکن برای تأمل بیشتر، سؤال دیگری را طرح می کنیم و آن
اینکه چرا قریش علی رغم آشکار بودن دعوت و اطلاع دقیق از محتوای آن، در این
سه سال، با پیامبر صلی الله علیه و آله ستیز و مخاصمه ای نمی ورزیدند و به اصطلاح مدارا
مچ کردند؟

پاسخ این سؤال در سیره ابن هشام آمده است:

وفي رواية: أنه أتى بني عامر بن صعصعة، فدعاهم إلى الله - عز وجل - وعرض عليهم
نفسه. فقال لهم رجل منهم يقال له ببيحرة بن فراس: والله لو أتى أخذت هذا النقي من قریش
لاكلت به العزب. ثم قال له: أرايت إن نحن تابعتك على أمرك، ثم أظهرتك الله على من
خالفتك، أیكون لنا الأمر من بعدك؟ قال صلی الله علیه و آله: الأمر إلى الله يرضعهُ حيث يشاء. قال: أفترید
شؤوننا للعرب دونك، فإذا أظهرتك الله كان الأمر لغربنا؟ لا حاجة لنا بأمرك، فأبوا عليه.
(ج ۱، ص ۲۸۷)

در این سالها، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در وقت آمدن قبائل گوناگون به مکه، بدیشان

سال ششم / شماره ۱۳۳ تابستان ۱۳۸۸ / قیام

مراجعه کرده دعوت خویش را عرضه می نمود. از جمله به نزد بنی عامر بن
صعصعة رفت و ایشان را به دین خدا دعوت کرد و خود را بدیشان (به عنوان
رسول خدا) عرضه نمود. مردی از آنها به نام بیحرة بن فراس چون سخنان
پیامبر صلی الله علیه و آله را شنید، گفت: به خدا قسم که اگر این جوان قریشی را داشتیم،
می توانستیم به واسطه او همه عرب را بخوریم. کنایه از آن که بر کل عرب فاتح
شوم.

سپس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: اگر ما تو را در این امرت پیروی کنیم و خداوند
تو را بر مخالفان پیروز گرداند، آیا امر حکومت پس از خود را به ما می سپاری؟
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: این امر به دست خداست و او، آن را در هر جا که بخواهد
قرار می دهد. بیحرة گفت: آیا به خاطر تو گردنهایمان را آماج (تیرها و
شمشیرهای) عرب قرار دهیم و چون خداوند ترا پیروز گرداند، امر حکومت
پس از تو، برای غیر ما باشد؟ [نه هرگز] دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نپذیرفتند.

چنانکه مشاهده می شود، عرب غیر قریشی با دیدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و شنیدن
سخنان آن حضرت صلی الله علیه و آله متوجه حقایق ایشان می شد. لکن دنیاطلبی ایشان، آنها را
به راهی دیگر می کشاند. آنان می خواستند با سوء استفاده از اسلام و پیامبر، دنیای
خویش را تأمین کنند و حکومت و جانشینی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را برای خود دست و
پا نمایند. وقتی این مطلب به ذهن تیره های عرب غیر قریشی برسد، به طریق اولی
در ذهن عرب قریشی نیز - که از نزدیک با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آشنا بودند و از طرف دیگر
خود را از همه دیگر عرب نسبت به پیامبر قریشی، سزاوارتر می دیدند - می توانست
شکل بگیرد، که گرفته بود. چنانکه ابن هشام از آن خبر داده است:

از جمله افراد معتبر قریش عبته بن ربیعه بود. روزی او در اجتماع قریش که در
گوشه مسجد الحرام بود، نشست و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در فاصله ای دورتر، تنها

۱. در ماجرای سقیفه، قریش که با نام مهاجران در سقیفه بنی ساعده حضور یافته بودند، با این شعار بر
انصار فاتح آمدند که پیامبر از قریش است و عرب نمی پذیرد که حاکم ایشان از قبیله ای دیگر باشد، پس
جانشین پیامبر باید از قریش باشد. (ص ۱۱۵ - ۱۱۶)

پایان سالهای ابوی

نشسته بودند.

عقبه به قریشیان گفت: آیا بر نخیزم و نروم به سوی محمد تا با او سخن بگویم و بر او اموری را عرضه بدارم به امید آنکه یکی را بپذیرد و دست از دعوت خویش بردارد؟ ایشان گفتند: چرا، ای ابا ولید! برخیز و با او سخن بگو.

عقبه برخاست و آمد و کنار پیامبر اکرم ﷺ نشست و با لحنی نرم بدیشان گفت: ای پسر برادرم (کنایه از آنکه هم قبیله هستیم) قطعاً تو از مایی... تو برای قومت امری عظیم آورده‌ای که به سبب آن اتحادشان را گسیختی، عاقلاتشان را به بی عقلی نسبت دادی و بر خدایان و دینشان خرده گرفتی. و پدران و اجداد در گذشته‌شان را کافر شمردی. حال سخن مرا بشنو که بر تو اموری چند را عرضه می‌دارم در آنها بیندیش امید که تو یکی از آنها را بپذیری (تا در مقابل، دست از دعوت خویش برداری). پیامبر اکرم ﷺ فرمود: بگو ای ابا ولید، گوش می‌دهم.

آنگاه پیشنهادهای خویش را عرضه کرد. پیامبر ﷺ در پاسخ بدو، آیاتی از سوره حم سجده را قرائت کردند تا به آیه سجده واجب رسیدند. پس به سجده رفتند و در آن حال فرمودند: **وَقَدْ سَمِعْتُ يَا أبا الْوَلِيدِ مَا سَمِعْتُ فَأَنْتَ وَ ذَاكَ.**

عقبه حیران به نود قریشیان بازگشت. ایشان گفتند: به خدا قسم ابا ولید آمد، با چهره و رخساری غیر از آنچه که رفته بود. آنگاه از او پرسیدند که چه شد؟ عقبه گفت: **إِنِّي قَدْ سَمِعْتُ قَوْلًا وَ اللَّهُ مَا سَمِعْتُ مِثْلَهُ قَطُّ. وَ اللَّهُ مَا هُوَ بِالسَّحَرِ وَ لَا بِالْكَهَانَةِ.** یعنی به خدا سوگند سخنی شنیدم که هرگز مانند آن را نشنیده بودم. به خدا قسم، آن سخن نه شعر بود و نه سحر و نه کهان.

بعد گفت: **يَا مَعْشَرَ قُرَيْشِ أَطِيعُونِي وَ اجْعَلُونَهَا بِي. وَ خَلُّوا بَيْنَ هَذَا الرَّجُلِ وَ بَيْنَ مَا هُوَ فِيهِ فَاعْتَرِ لَوْه، فَوَاللَّهِ لَيَكُونَنَّ لِقَوْلِهِ الَّذِي سَمِعْتُ مِنْهُ نَبَأً عَظِيمًا. فَإِنْ تُحِبُّهُ الْعَرَبُ، فَقَدْ كَفَيْتُمُوهُ بِقُرَيْكُمْ. وَ إِنْ يَظْهَرُ عَلَيَّ الْعَرَبُ، فَلَكُمْ مَلِكُكُمْ وَ عِزَّةُ عِزَّتِكُمْ وَ كُنْتُمْ أَسْعَدَ النَّاسِ بِهِ.** قریشیان گفتند: به خدا قسم که با زبانش ترا سحر کرده، گفت: این است رأی من، مختارید در آنچه می‌کنید. (۱۵: ح ۱، ص ۲۷۷-۲۷۸)

تأملی در آنچه یاد شد، به خوبی گویای این نکات است که اولاً قریش متوجه حَقَانِیَّتِ پیامبر اکرم ﷺ شده بودند. ثانیاً متوجه شدند که پیامبر اکرم ﷺ خریدنی نیست و از سوی دیگر، نمی‌توان با تبلیغات و تهمت‌های ناروا، اعتبار سخن او را شکست. او نه شاعر است و نه ساحر و نه کاهن. او پیامبر است. خوب با چنین کسی چه باید کرد؟ بهترین راه آن است که با او مدارا کنند و منتظر شوند تا ببینند عاقبت کار وی به کجا می‌رسد. اگر عرب (= غیر قریش) برایشان غلبه یافت، پس به دست غیر، از او رهایی یافته‌اند و نیازی به درگیریهایی داخلی و به اصطلاح برادرکشی نیست. و اگر پیامبر ﷺ بر عرب غلبه یافت، پس از وی پادشاهی و عزت و قدرت وی برای هم قبیله‌ای هایش خواهد بود، لذا قریش به واسطه او سعادتمندترین همه مردم خواهند شد.

از آن روز به بعد، این، استراتژی قریش شد و دلیل مدارای ایشان با پیامبر ﷺ در طول آن سه سال همین بود. لکن آن روز که در یوم الدار، پیامبر اکرم ﷺ امیرالمؤمنین ﷺ را به عنوان برادر، جانشین، ولی، وصی و وزیر خود معین کرد و از همه خواست تا کلام او را بشنوند و اطاعت کنند، این استراتژی شکسته شد و به بن بست رسید. لذا از آن روز به بعد، رفتار قریش عوض شد و هر روز کار سخت تر و سخت تر شد. و این، همان مخالفتی بود که پیامبر ﷺ از آن خائف بود. لذا همه حرف را نمی‌گفت و به امر خدا، اکتتام و صایت امیرالمؤمنین می‌کرد. تا بالاخره امر الاهی نازل شد که فرمود: **فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفِينَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ.**

۲-۴. چهل و سه سالگی و نزول آیات «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ» و «أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» و اعلان وصایت و وزارت و خلافت امیرالمؤمنین ﷺ

اکثر منابع تاریخی و تفسیری و حدیثی متفقند که پس از سه سال دعوت پنهانی (یا به تعبیر ما: دعوت آشکار و علنی) با نزول آیه فاصدع بما تؤمر و پس از آن: **أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ**، دوره دعوت علنی (یا به تعبیر ما: دعوت آشکار به وصایت و

وزارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آغاز شد. (۵۵: ص ۳۵۲؛ ۵۹: ح ۱۸، ص ۵۲ و ۱۷۹ و ۱۹۴؛ ۷۳: ج ۲، ص ۱۹؛ ۱۵: ج ۱، ص ۲۸۰؛ ۸: ج ۱، ص ۴۰؛ ۴۲: ج ۱، ص ۱۰۶؛ ۱۰۶: ج ۱، ص ۶۰ و ۶۹؛ ۲۰: ذیل آیات مربوطه؛ ۵۲: ص ۶۱)

البته در بعضی منابع دیگر، آغاز دعوت را همزمان با نزول آیه شریفه وانذر عشیرتک الاقربین دانسته اند. (۳۵: ح ۱، ص ۱۸؛ ۱۴۱: ج ۲، ص ۳۲۳؛ ۳۲: ج ۸، ص ۱۵۳ و ج ۱۰، ص ۲۷۰؛ ۲۷: ج ۱، ص ۱۱۰؛ ۱: ص ۹۹-۱۰۴؛ ۶۷: ص ۳۹۱؛ ۳۶: ج ۱، ص ۲۳۶؛ ۷۴: ج ۶۶-۶۷، ص ۱۱ نقل از المراجعات)

در این میان یک استثناء وجود دارد و آن صاحب کتاب ارزشمند «الصحیح من سیرة النبی الاعظم» است که در ابتداء با هوشمندی و پژوهش متوجه این نکته گشته که دعوت سرّی و پنهانی، بی معناست، لذا صریحاً نوشته است: «ولکننا لانوافق علی استعمال مصطلح «الفتره السریة» هنا» لکن بعد در تعلیل سخن خود، مطلبی می گوید که متأسفانه قابل پذیرش نیست و آن اینکه: «اذ انّ الظاهر هو انّ النبی (علیه السلام) لم یکن حیثاً بیعت مأموراً بدعوة عموم الناس كما قد منا. (۴۶: ح ۲، ص ۳۲۳)

و سرانجام در جلد سوم مانند بسیاری دیگر که اخیراً نام بردیم، می نویسد: «انّه بعد السنوات الثلاث الاولى بدأت مرحلة جديدة و خطيرة و صعبة، هنی مرحلة الدعوة العلنية الی الله تعالی. و قد بدأت اولاً علی نطاق ضیق نسبياً. حیث نزل علیه (علیه السلام) قوله تعالی: «وانذر عشیرتک الاقربین» (۴۶: ج ۲، ص ۶۰)

۲-۵. بررسی روایات هفتگانه یوم الدار

مرحوم علامه امینی در کتاب ارزشمند الغدیر (۱۸: ج ۲، ص ۳۲۴ به بعد) صُور هفتگانه روایت یوم الدار را به نقل از منابع اصلی آورده است. لذا در این بخش به همان نقلها اکتفا می کنیم و توضیح می دهیم.

۲-۵.۱. تاریخ طبری (۲ / ۲۱۶): از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت می کند که چون آیه وانذر عشیرتک الاقربین (شماره ۲۶ / ۲۱۴) بر رسول خدا (علیه السلام) نازل شد، ایشان مرا

سال شمسی شماره ۲۳ تابستان ۱۳۸۸ قیامه

خواند و فرمود یا علی! خداوند مرا امر کرده است که نزدیکترین خویشاوندانت را انداز کن قضتت بذلك ذرعاً و عرفت أنّی متی أبایدنهم بهذا الامر، اری منهم ما اکره. فصمت علیة حتی جاء جبرئیل، فقال: یا محمد انک اّلا تفعل ما تؤمر به یعدّبک ربّک.

یعنی، پس این کار را نتوانستم چرا که بدرستی می دانم که هرگاه این امر (کدام امر؟) را برایشان آشکار کنم، از ایشان چیزی را می بینم که در دست ندارم. پس سکوت کردم و حرفی نزدم. تا اینکه جبرئیل آمد و گفت: ای محمداً قطعاً و قطعاً خدایت تو را عذاب خواهد کرد، اگر که آنچه را که بدان امر شده ای، انجام ندهی.

چقدر شبیه است ادبیات و لحنی که جبرئیل در اینجا به کار برده با آنچه که در واقعه غدیر در متن قرآن می بینیم: «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک و إن لم تفعل فما بلغت رسالتک و الله یعصمک من الناس» (مائده ۵ / ۶۷) در آنجا هم پیامبر اکرم (علیه السلام) از جانب خداوند امر می شود تا علی (علیه السلام) را برای مردم نصب کند و ایشان را به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) خبر دهد لکن به تعبیر روایت: فتخوّف رسول الله (صلی الله علیه و آله) أنّ یقولوا حابی ابن عمّه و أنّ یقطعوا فی ذلك علیه. یعنی رسول خدا نگران بود از آنکه مبادا با انجام این کار، بگویند که او از پسر عمویش (علی (علیه السلام)) حمایت کرده، بدین خاطر بر او طعن زنند. پس خداوند بدو وحی فرستاد که: یا ایها الرسول... الایه. (۲۶: ج ۱، ص ۱۹۲، ح ۲۴۹)

باز در روایت دیگر دارد که در واقعه غدیر، جبرئیل از جانب خداوند بر پیامبر اکرم (علیه السلام) نازل شد و بدیشان گفت: إنّ الله یأمرك أن تدلّ أمتک علی ولیم علی، مثل ما دللتهم علیه من صلاتهم و زکاتهم و صیامهم و حجّهم لیلزمتهم الحجّة من جمیع ذلك.

پیامبر اکرم (علیه السلام) عرض کرد: یا ربّ إنّ قومی قریبوا عهد بالجاهلیة و فیهم تنافس و فخر، و ما منهم رجل اّلا و قد قرءه ولیم علی و اّنی أخاف - اّنی من تکذیبهم - آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود که: «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک و إن لم تفعل فما بلغت رسالتک - یؤیدُ فما بلغتّها تامّة - و الله یعصمک من الناس» فلما صمّن الله له بالعصمة و خوفه أخذ یبید علی... (۲۶: ج ۱، ص ۱۹۱ و نیز ذیل آیه در اسباب النزول واحدی و نزول القرآن ابونعیم

پایان سلامهای ابری

اصفهان)

حتی ادبیات و لحن خود پیامبر اکرم ﷺ هم در اینجا (بوم الدار) با آن چه که در واقعه غدیر ابراز کردند، بسیار مشابه و بعضاً یکی است: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَهَيَّطَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِكْرَةَ أَنْ يُحَدِّثَ النَّاسَ بَشْيٍ إِذْ كَانُوا حَدِيثِي عَهْدٍ بِالْجَاهِلِيَّةِ... فاحتمل رسول الله حتی اذا كان اليوم الثامن عشر، أنزل الله عليه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ...﴾. پس پیامبر ﷺ فرمود: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ بِرِسَالَةٍ وَإِنِّي صِغْتُ بِهَا ذُرْعًا، مَخَافَةَ أَنْ تَسْتَهْمُونِي وَتُكَذِّبُونِي، حَتَّى عَاتَبَنِي رَبِّي فِيهَا بِوَعِيدٍ أَنْزَلَهُ عَلَيَّ... (۲۶: ح ۱، ص ۱۹۲ - ۱۹۳)

آیا این شباهتها اتفاقی است؟ به هر ترتیب، پیامبر اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ می فرمایند تا بنی عبدالمطلب را فراخوانند، و از سوی دیگر غذایی نیز تدارک ببینند. امیرالمؤمنین ﷺ می فرمایند: امر پیامبر ﷺ را عمل کردم و بنی عبدالمطلب را - که در آن روز کما بیش چهل مرد می شدند و در میانشان عموهای پیامبر یعنی ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب هم بودند - فرا خواندم. جالب است بدانیم که امیرالمؤمنین ﷺ به هنگام دعوت ایشان می فرمود: أَجِيبُوا رَسُولَ اللَّهِ فِي مَسْئَلِ ابْنِ طَالِبٍ. (۵۹: ح ۱۸، ص ۲۱۵)

از این تعبیر صریح امیرالمؤمنین ﷺ به روشنی پیداست که قوم با اصل دعوت پیامبر اکرم ﷺ و اینکه ایشان خود را رسول خدا می داند، کاملاً آشنا بودند. عاقبت آنها آمدند و پس از طی مقدماتی، پیامبر اکرم ﷺ خطاب بدیشان فرمود: يَا بَنِي عَبْدِالمَطْلَبِ! إِنَّ وَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ شَأْبًا فِي الْعَرَبِ جَاءَ قَوْمَهُ بِأَفْضَلِ مِمَّا قَدْ جِئْتُكُمْ بِهِ، إِنَّي جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ أَنْ أَدْعُوَكُمْ إِلَيْهِ، فَأَيْتُكُمْ يُؤَاؤِزُنِي عَلَيَّ هَذَا الْأَمْرَ عَلَيَّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ؟ فَأَحْجَمَ الْقَوْمَ عَنْهَا جَمِيعًا.

سخن در اینجا است که پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: من چیزی را برای شما آورده ام که بهتر از آن را هیچ جوانی در عرب برای قوم خویش نیاورده است، من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام و خدا مرا امر کرده تا شما را بدان فراخوانم. اگر این روز، روز آغاز دعوت علنی پیامبر اکرم ﷺ به رسالت خود بوده، آیا جای آن نداشت و

خ

سال ششم / شماره ۱۳۳ / تابستان ۱۳۸۸

غیاث

معقول و منطقی نبود که این امر مهم توسط پیامبر ﷺ معرفی شود؟ و از سوی دیگر از جانب جمع دستکم یکی بپرسد که آخر این چه امری است که شما آورده اید که خیر دنیا و آخرت در آن است و...؟

و اساساً چگونه قابل پذیرش است که پیامبری که همه کردار و گفتارش مبتنی بر وحی الهی و حکمت متعالی است، بدون دادن هیچ توضیحی درباره امری که آورده ناگهان بپرسد که حال چه کسی مرا در این امر وزارت می کند تا برادر و وصی و جانشین من باشد؟

حال پاسخ مردم چیست؟ سکوت. چرا هیچ کسی نمی پرسد که آخر در چه امری باید تو را یاری کنیم تا برادر و وصی و جانشین تو گردیم؟ اینها همه دلالت می کند بر اینکه همه از اصل دعوت به خوبی آگاه بوده اند و می دانستند که دلیل دعوت شدن شان بدین مهمانی باخبر شدن از اصل رسالت نیست، بلکه باخبر شدن از مسأله ای است که تا کنون پنهان بوده و پیامبر اکرم ﷺ نهایت اکتتام را در مورد آن داشته و از ظهور آن خائف بوده است و آن نیست مگر امر وزارت و خلافت و وصایت امیرالمؤمنین ﷺ.

و اما دلیل این همه خوف و اکتتام چه بوده است؟ امیرالمؤمنین در همین حدیث بوم الدار در وصف خویش کلامی دارند که به نظر ما، پاسخ سؤال مذکور است: وَ إِنِّي أَخَذْتُكُمْ سِنًا وَ أَرَمَصْتُهُمْ عَيْنًا وَ اعْظَمْتُهُمْ بَطْنًا وَ أَحْتَمْتُهُمْ سَاقًا، یعنی من در میان آن جمع از همه، کم سالتر بودم و چشمانم پرقی تر و شکمم بزرگتر و ساق پاهایم نازکتر بود. در جامعه ای که سن و شیخوخت، معیار برتری است، بدیهی است که کار عظیم وزارت و وصایت و خلافت رسول الله ﷺ را به نوجوانی سپردن، با واکنش منفی روبرو می شود که شد، چنانکه وقتی امیرالمؤمنین ﷺ قبول امر کردند و پیامبر اکرم ﷺ نیز صراحة فرمودند که إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فَيُكْمِ فَاسْمِعُوا لَهُ وَ

۱. این واکنش می توانست به انکار اصل رسالت هم بیانجامد، چنانکه در واقعه غدیر اتفاق افتاد (۲۷: ذیل سوره معارج، آیه ۱ تا ۳)

ک

پایان سالهای آبروی

اطیعوا، قوم خشنده کنان برخاستند، در حالی که از سر استهزاء به حضرت ابوطالب علیه السلام می گفتند: قَدْ أَمَرَكَ أَنْ تَسْمَعَ لِابْنِكَ وَتُطِيعَ.

علاوه بر این، شکسته شدن استراتژی قریش و آغاز عصر درگیریها و سختیهای روز افزون، عامل دیگر این همه خوف و اکتتام بوده است.

۲-۵-۲. مسند احمد بن حنبل (ج ۱، ص ۱۵۹) و منابع دیگر:

جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ - أَوْ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ... ثُمَّ قَالَ: يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! إِنِّي بَعِثْتُ إِلَيْكُمْ خَاصَّةً وَإِلَى النَّاسِ عَامَّةً وَقَدْ رَأَيْتُمْ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَا رَأَيْتُمْ. فَإَيْكُمْ بِيَا عِزِّي عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَصَاحِبِي وَوَارِثِي؟

در این روایت، سخن پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صراحت دارد بر آنکه امر اسلام پیش از این آشکار بوده و مخاطبان کاملاً از آن باخبرند، چنانکه فرمود: وَقَدْ رَأَيْتُمْ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَا رَأَيْتُمْ.

۲-۵-۳. حافظ ابن مردویه با اسنادش آن را روایت کرده و در جمع الجوامع و همچنین کنز العمال، (ج ۶، ص ۴۰۱) از او نقل شده است.

عن امير المؤمنين عليه السلام قال: لما نزلت هذه الآية «وانذر عشيرتک الاقربین» دعا بنی عبدالمطلب... وقال: یا بنی عبدالمطلب انی جئتکم بما لم یجیء به احد قط، ادعوکم الی شهادة ان لا اله الا الله و الی الله و الی کتابه: فتمزوا و تفرقوا مثل ذلك، ثم قال لهم و مدیده: من یاتعنی علی ان یتكون اخي و صاحبی و ولیکم بعدی؟ الحدیث

با کمی دقت روشن است که اصل بحث پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مسأله ولایت امیرالمؤمنین عليه السلام است. و آن بیان کوتاهی که در باب شهادت به توحید و درستی کتاب خدا دارد جنبه مقدماتی دارد. اگر مخاطبان از اصل دعوت بی خبر بودند، بلاغت اقتضا می کرد که پیش از این در باب رسالت و اسلام سخن بگویند. قرینه دیگر آنکه در وقتی که مخاطب، همین مقدمه کوتاه را هم بر نمی تابد: فَتَفَرَّقُوا... چه جای طرح این سؤال است که: مَنْ يَاتِعُنِي...؟

آیا جز این است که پرسش پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، استفهامی حقیقی نیست، بلکه

مجازی و از باب اتمام حجت است؟

روایت ذیل گویای تمام مطلب است:

قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ...: وَاَعْلَمُوا يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْعَثْ رَسُولًا إِلَّا جَعَلَ لَهُ أَخًا وَوَزِيرًا وَوَارِثًا مِنْ أَهْلِهِ، وَقَدْ جَعَلَ لِي وَزِيرًا كَمَا جَعَلَ لِلنَّبِيِّاءِ قَبْلِي. وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَرْسَلَنِي إِلَى النَّاسِ كَافَّةً وَانزَلَ عَلَيَّ «وَانذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» وَرَهْطِكَ الْخَالِصِينَ وَقَدْ وَاللَّهِ أَتْبَأَنِي بِهِ وَسِمَاءَ لِي. وَلَكِنْ أَمَرَنِي أَنْ أَدْعُوَكُمْ وَأَنْصَحَ لَكُمْ وَأَعْرَضَ عَلَيْكُمْ، لِئَلَّا يَكُونَ لَكُمْ الْحُجَّةُ فِيمَا بَعُدُ. الْحَدِيث (ج ۵۹، ص ۱۸، ص ۲۱۵-۲۱۶)

۲-۵-۴. السيرة الحلیة، (ج ۱، ص ۳۰۴):

قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يا بني عبدالمطلب! إن الله قد بعثنى إلى الخلق كافة وبعثنى إليكم خاصة، فقال: و أنذر عشيرتک الاقربین. و أنا ادعوکم الی کلمتین خفیتین علی اللسان ثقیلتین فی المیزان: شهادة ان لا اله الا الله و انی رسول الله. فمن یجیبنی الی هذا الامر و یوارثنی، یتکن اخي. و وزیري و وصیي و وارثي من بعدی؟

در این روایت هم همان پرسشهای روایات قبلی مطرح است. اگر این اول باری است که بنی عبدالمطلب از دهان پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دعوت به توحید و رسالت وی را می شنوند، آیا معقول است که پیش از اقامه دلیل بر درستی این مدعا و لبیک ایشان، ناگهان مسأله وزارت و وصایت و جانشینی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طرح شود؟

آیا نفس این ایجاز، گویای تفصیلی مقدم بر این روز نیست؟ به عبارت دیگر، آیا اگر آن دوره سه ساله اظهار دعوت و اقامه دلائل در کار نبود، این ایجاز، محلی از اعراب می داشت؟

۲-۵-۵. قیس بن سعد بن عباده در ضمن گفت و گویی با معاویه به حدیث يوم الدار پرداخته که آن را تابعی کبیر ابوصادق سلیم بن قیس هلالی در کتابش روایت کرده است:

فَجَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَمِيعَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فِيمَا؛ ابوطالب و ابوهب، و هم يومئذ اربعون رجلاً. فدعاهم رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ... فقال: اَيْكُمْ يَنْتَدِبُ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَزِيرِي

وصیتی و خلیفتی فی امتی و ولی کل مؤمن من بعدی؟

در روایت مذکور، قیس مستقیماً به اصلی مطلب می پردازد. یعنی آنچه که در حافظه مردم از یوم الدار ضبط شده و اصل ماجرا را تشکیل می دهد، بحث وزارت و وصایت و ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام است، نه آغاز دعوت آشکار به اسلام. ۲-۵-۶ ابواسحاق الثعلبی در تفسیر خود «الکشف و البیان» از حسین بن محمد بن حسین نقل کرده است:

«... فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا بنی عبدالمطلب إني أنا النذير اليكم من الله عزوجل والبشير فأسلبوا وأطيعوني تهتدوا. ثم قال: من يؤاخيني ويوازيني ويكون وليي ووصيتي بعدی و خلیفتی فی اهلی یقضی دینی؟...»^۱

۲-۵-۷ ابواسحاق الثعلبی در کتاب الکشف و البیان از ابو رافع این حدیث را آورده که:

«... قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إن الله أمرني أن أنذر عشیرتی الأقربین، وأنتم عشیرتی و زهطی. وإن الله لم یبعث نبیاً إلا جعل له من أهله آخاً و وزیراً و وارثاً و وصیاً و خلیفة فی أهله، فأیکم یقوم فیما یعنی علی أنه آخی و وزیر و وصیتی و یكون منی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدی؟»

در روایت یاد شده، به روشنی گویای آن است که موضوع بحث یوم الدار، آشکار کردن امر وزارت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است، نه چیز دیگر. می بینیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را به عنوان ادامه سنتی الاهی که در مورد همه انبیاء جاری بوده است، اعلام می نمایند تا جای هیچ شککی نماند که این امر، امری الاهی و به فرمان خداوند است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله موظفند تا آن را به انجام رسانند که به انجام هم رسانند.

۱. الفاط و لحن و ادبیاتی که در این جا به کار رفته، مقایسه شود با آنچه که در واقعه غدیر به گزارش جابر بن عبدالله انصاری به کار رفته است: «... ایها الناس انا البشیر و انا النذیر و انا النبی الامی... استمعوا لیا امرکم به و اطیعوه... ثم أخذ یبند امیرالمؤمنین علیه السلام فقال: معاشر الناس هذا مولی المؤمنین و قاتل الکافرین و حجة الله علی العالمین...» (۶۴: ص ۷۷-۷۸)

۲-۶. عکس العمل شدید قریش پیامدهای بعدی و تدبیرات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

آنچه در یوم الدار روی داد، ناگهان قریش را از خوابی سنگین بیدار ساخت، به یکباره متوجه شدند که امر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امری ادامه دار است، نه با مرگ او به پایان می رسد، و نه می توانند در صورت مرگ حضرتش صلی الله علیه و آله میراث خواری او شوند. از سوی دیگر متوجه شدند که لحن بیان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز تغییر کرده، دیگر آشکارا و تند و بی محابا، شرک و مشرکان را مورد نقد قرار می دهد و دیگر جای هیچ مدارایی نیست. پس علیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علیه امیرالمؤمنین علیه السلام و علیه فرزندان طاهرین آن بزرگوار نقشه ها کشیدند و خیانتها پیشه کردند، چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام در شرح آن فرمود:

و خدایا از تو یاری می جویم که از قریش انتقام گیری، آنان برای پیامبرت نقشه هایی خیانت آمیز کشیدند، ولی نتوانستند و تو نگذاشتی. آن گاه بر من فرو افتادند و مرا در میان گرفتند. خدایا! حسن و حسین را حفظ کن و تا من زنده ام بزهکاران قریش را بر آنان مسلط مساز. و چون جان مرا گرفتی، خود مراقب آنان باش و تو بر هر چیز گواهی» (۲: ج ۲۰، ص ۲۹۸)

امام باقر و امام صادق علیهما السلام هم در این زمینه فرمودند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله از قوم خود، بلائی عظیم کشید... و پس از ایشان امیرالمؤمنین همانقدر کشید از منافقان...» (۱۴: ج ۲، ص ۵۴)

در اینجا مناسب است نکته ای را یادآوری کنیم و آن اینکه اسلام، شامل دو بخش است: توحی و تبری، توحی نسبت به الله و هر آنچه که الاهی است و تبری از شیطان و هر آنچه که شیطانی است. چنانکه در قرآن کریم فرمود: *ألم أعهد اليکم یا بنی آدم أن لا تعبدوا الشیطان إنّه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم* (یس ۲۳) / ۶۰ و ۶۱

تا قبل از نزول آیه کریمه «فاصدع بما تؤمر»، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور بودند تا بخش

توکی اسلام، آن‌هم در ارتباط با توحید و نبوت پیامبر اکرم ﷺ و الاهی بودن قرآن کریم را طرح نمایند و مردم را بدان دعوت نمایند. و ما بقی را کتمان کنند. لکن با نزول آیه مذکور، موظف شدند تا این اکتتام را کنار گذارند: هم امر وزارت و وصایت و خلافت امیرالمؤمنین ﷺ را آشکار نمایند (چنانکه فرمود: *فَأَضَعُ بِنَا تُؤْمَرُ*) و هم تبری آشکار از شرک و مشرکین را. چنانکه فرمود: *«وَأَعْرَضَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»* که البته در این راه، خداوند خود پیامبرش را در برابر مشرکان کفایت می‌کند. (چنانکه فرمود: *أَنَا كَفِينَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ*).

حال فهرست وار می‌پردازیم به بعضی از واکنشهای قریش و تدبیرهای الاهی پیامبر اکرم ﷺ:

۲-۶-۱. استهزاء پیامبر اکرم ﷺ: این امر از همان یوم الدار آغاز شده که در بخش پیش به تفصیل آوردیم.

صحنه گردان اصلی این کار، ابولهب بود که هم در آن روز و هم در روزهای بعد، بدین امر می‌پرداخت؛ چنانکه در حدیث صحیح از امام باقر ﷺ وارد شده که وقتی پیامبر اکرم ﷺ به مسجد الحرام آمدند و در حجر اسماعیل ایستاده فرمودند: ای گروه قریش و ای طوایف عرب، شما را می‌خوانم به سوی شهادت به وحدانیت خدا و ایمان آوردن به پیغمبری من و امر می‌کنم شما را که بت پرستی را ترک کنید و به من پاسخ مثبت گوید در آنچه شما را به آن می‌خوانم، تا پادشاهان عرب گردید و گروه عجم شما را فرمانبردار شوند و در بهشت پادشاهان باشید. سپس قریش استهزاء کردند و ابولهب گفت: *تَبَّأ لَكَ*: هلاک بر تو باد. آنگاه سوره *«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ»* نازل شد. (۶۰: ج ۳، ص ۶۸۴-۶۸۵)

۲-۶-۲. توهین و تهمت: کم کم استهزاء با توهین و تهمت، همراه شد. کفار قریش گفتند: محمد دیوانه شده است. لکن از ترس ابوطالب ضرری دیگر به آن

حضرت نمی‌توانستند زد. و چون دیدند مردم بسیار به دین آن حضرت در می‌آیند. ا به نزد ابوطالب آمده گفتند: پسر برادر تو، عقلهای مردم را به سفاهت نسبت می‌دهد و خدایان ما را دشنام می‌دهد^۲ و جوانان ما را فاسد و جماعت ما را پراکنده می‌کند (همان، ج ۳، ص ۶۸۵) و بعد به توهینهای عملی دست زدند. (۷۳: ج ۲، ص ۱۴-۱۵)

۲-۶-۳. تطمیع: قریش از طریق ابوطالب ﷺ خواست که پیامبر ﷺ را تطمیع کند. پاسخ حضرتش ﷺ کوبنده بود: اگر اینان آفتاب را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند و جمیع روی زمین را به من بدهند، من مخالفت پروردگار خود نخواهم کرد. (۶۰: ج ۳، ص ۶۸۵)

۲-۶-۴. تهدید به قتل: بنا به کلام امیرالمؤمنین ﷺ سرکردگان مستهزین، تصمیم به تهدید و حتی قتل پیامبر اکرم ﷺ گرفتند و برای حضرتش ﷺ ضرب الاجل معین کردند و گفتند: یا محمد *تَنْظُرُ بِكَ إِلَى الظَّهِيرِ فَإِنَّ رَجَعْتَ عَنْ قَوْلِكَ وَإِلَّا قَتَلْنَاكَ*... آنگاه جبرئیل ﷺ نازل شد و از جانب خداوند فرمود که ادامه بده، *إِنَّا كَفِينَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ*. پیامبر ﷺ فرمود: یا جبرئیل *كَانُوا السَّاعَةَ بَيْنَ يَدَيَّ*. قال: *قَدْ كَفَيْتَهُمْ*. (۵۴: ذیل آیه ۹۴ سوره الحجر)

نیز امام باقر ﷺ فرمودند: *فَلَمَّا قَالَ اللَّهُ «إِنَّا كَفِينَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ»، عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَدْ أَخْرَاهُمْ. فَأَمَّا تَهُمُ اللَّهُ بِشَرِّ مِثْقَةٍ*. (۵۹: ج ۳، ص ۱۱۳)

۲-۶-۵. اقدام به قتل: ابوجهل بعد از سخنرانی کوتاهی، تصمیم خود را برای کشتن پیامبر اکرم ﷺ اعلام داشت. رجال قریش هم آمادگی خود را برای پشتیبانی از وی در مقابل بنی عبد مناف، اظهار داشتند. قرار شد رسول خدا ﷺ را در مسجد الحرام به هنگام نماز

۱. این مطلب، قریبه است بر آنکه این حوادث پس از آن سه سال و واقعه یوم الدار روی داده است، چرا که بنا بر کلام امیرالمؤمنین ﷺ که از خصال صدوق نقل کردیم، در آن سه سال، جز حضرت علی ﷺ و حضرت خدیجه ﷺ کسی دیگر ایمان نیاورده بود.
۲. اینها همان ادبیات تبری است.

از پای درآورد. لکن خدای تعالی مانع شد. و ابو جهل با رنگ پریده و دست خالی بازگشت. (۱۵: ج ۱، ص ۲۹۸)

۲- ۶- ۶. ادامه اندیشه ترور در شعب ابی طالب:

در مدت دو یا سه سالی که بنی هاشم در شعب بودند، گاهی ابوطالب، اواخر شب پیامبر را به جای دیگر می برد. و فرزندش علی را بر جایش می خوابانید تا اگر از سوی کفار قریش خطری متوجه جان رسول خدا باشد، آن حضرت سالم بماند. (۲: ج ۱۳، ص ۲۵۶)

۲- ۶- ۷. تقاضای رسمی از ابوطالب، جهت قتل پیامبر اکرم:

به ابوطالب گفتند: عماره بن ولید را از ما بپذیر، و در مقابل پیامبر اکرم را به ما بده تا او را بکشیم. حضرت ابوطالب فرمود: به خدا قسم، به بد چراگاهی هدایتم کردید. آیا فرزندان را به من می دهید تا نگهداری کنم و در برابر فرزندم را می گیرید تا بکشید؟ این کار به خدا قسم، هرگز انجام نخواهد شد. (۴۶: ج ۳، ص ۸۳)

۲- ۶- ۸. شکنجه نازه مسلمانان: به تدریج افرادی به اسلام گرویدند، هم از بنی هاشم همچون جعفر ابن ابی طالب و حمزه و هم از غیر آنان، چون بلال و عمار و یاسر و سمیه، و حتی از خارج مکه چون ابوذر که قریش تصمیم به آزار و شکنجه ضعیف ترین ایشان گرفت تا مگر از اسلام بازگردند. (۱۵: ج ۱، ص ۳۲۹ - ۳۴۲؛ نیز: کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۵ - ۴۷)

۲- ۶- ۹. کمک گرفتن از اهل کتاب: قریش، افرادی را به مدینه فرستادند تا از دانایان یهود راهنمایی گیرند. آنها هم گفتند: درباره سه مسأله برسید تا صدق و کذب او معلوم شود: اصحاب کهف، ذوالقرنین و روح. آمدند و پرسیدند و پاسخ شنیدند، لکن ایمان نیاوردند. (۱: ص ۱۲۶)

۲- ۶- ۱۰. اتحاد علیه بنی هاشم: عهدنامه ای نوشتند که طی آن با احدی از بنی هاشم، خرید و فروش و ازدواج و داد و ستد نکنند، مگر آنکه ایشان پیامبر را تسلیم

قریش کنند تا او را بکشند. بدین گونه، پیامبر اکرم همراه با دیگر بنی هاشم، سه سال در شعب ابی طالب ماندند تا عاقبت گشایش فرا رسید. (۷۳: ج ۱، ص ۲۸۸ - ۲۹۰)

۲- ۶- ۱۱. با رحلت ابوطالب، قریش تصمیم به قتل پیامبر گرفتند:

پس از رحلت حضرت ابوطالب پیامبر اکرم خود را بر قبیله های عرب عرضه می داشت و با بزرگ هر قبیله ای سخن می گفت و بدیشان می فرمود: إِنَّمَا أُرِيدُ أَنْ مَنَعُونِي مِمَّا يُرَادُ مِنَ الْقَتْلِ حَتَّىٰ أُبَلِّغَ رِسَالَاتِ رَبِّي. (۷۳: ج ۱، ص ۲۹۴)

۲- ۶- ۱۲. اتحاد برای قتل پیامبر اکرم در لیلۃ المبیت. (همان، ص ۲۹۸)

۲- ۶- ۱۳. اتحاد برای قتل امیرالمؤمنین در لیلۃ المبیت و پس از آن. (۴۱: ص ۳۶۷، ۳۶۸؛ ج ۴، ص ۱۱ و ۸۸)

۲- ۶- ۱۴. جنگهای قریش علیه پیامبر. (۶۰: ج ۲)

۲- ۶- ۱۵. عزم قریش بر گرفتن خلافت از اهل بیت پس از پیامبر اکرم: عن ابی عبد الله جعفر بن محمد قال: بَلَغَ رَسُولَ اللَّهِ عَنْ قَوْمٍ مِنْ قُرَيْشٍ أَنَّهُمْ قَالُوا: أَيُّرَىٰ مُحَمَّدٌ أَنَّهُ قَدْ أَحْكَمَ الْأَمْرَ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ؟ وَ لَئِنْ مَاتَ كَتَمْنَا عَنْهُمْ وَ لَتَجْعَلُنَّهَا فِي سِوَاهِم. الحديث. (۶۲: ص ۱۱۲ - ۱۱۳)

بی شک اینها، فقط بخشی از همه تلاشی است که قریش برای مقابله با پیامبر اکرم و اسلام و امیرالمؤمنین به انجام رساندند. حرکت صعب تر و خطرناک تر، حرکت قریش علیه اسلام از طریق خط نفاق بود. که تا امروز ادامه دارد و موجب خساراتی بس سنگین شده است که اشاره بعضی از آن را در اینجا یاد آور می شویم:

۱. ترور پیامبر اکرم (۵: ج ۱۱، ص ۲۲۴)

۲. مانع شدن از نوشته شدن وصیت پیامبر اکرم. (۲۱: ج ۱، ص ۲۲، باب کتابۃ العلم من کتاب العلم)

۳. بر پائی سقیفه. (۴۸: بیشتر صفحات)

۴. جلوگیری از اسلام راستین:

یکم: نقل حدیث پیامبر ﷺ ممنوع شد. دوم: با صحابه‌ای که به نشر حدیث پیامبر ﷺ ادامه می‌دادند، برخورد شدید شد. سوم: همسران پیامبر، حق خروج از مدینه را نیافتند. چهارم: نوشته شدن حدیث پیامبر ﷺ ممنوع شد. پنجم: احادیث پیامبر ﷺ، سوزانده شد. ششم: برخورد با اهل بیت ﷺ و پیروان ایشان که در این زمینه، تنها ۱۵ عنوان یاد می‌شود:

یک. غصب حق رهبری اهل بیت ﷺ.
دو. جنگ اقتصادی با اهل بیت ﷺ: مصادره اموال، غصب فدک و محروم کردن حضرت زهرا ﷺ از ارث.

سه. آتش زدن خانه زهرا ﷺ و شهادت ایشان.
چهار. برخورد با سید اهل بیت ﷺ امیرالمؤمنین ﷺ.
پنج. برپائی سه جنگ با امیرالمؤمنین ﷺ.
شش. به شهادت رساندن امیرالمؤمنین ﷺ.
هفت. جنگ با امام حسن مجتبی ﷺ و به شهادت رساندن ایشان.
هشت. به شهادت رساندن ابا عبدالله الحسین ﷺ و یاران باوفایش و به اسیری

بردن اهل بیت ﷺ.

نه. قتل و حبس و تحت نظر قرار دادن سائر ائمه ﷺ.
ده. برپائی جلسات مناظره با ائمه ﷺ به امید شکست علمی ایشان
یازده. به شهادت رساندن پیروان شیعیان اهل بیت ﷺ و تعقیب و آزار و شکنجه ایشان.

دوازده. کتمان فضائل امیرالمؤمنین ﷺ و نشر دشنام و لعن بر او.
سیزده. کوشش پیگیر در کتمان و تأویل اخبار وصایت امیرالمؤمنین ﷺ
چهارده. اجرای ده گونه روش مختلف در جهت کتمان و تحریف سنت و حدیث پیامبر اکرم ﷺ به منظور انکار وصایت امیرمؤمنان.

پانزده. وضع مقرراتی درباره روایان حدیث و تألیف مجموعه‌های حدیثی
خاص جهت جلوگیری از نشر احادیث اهل بیت ﷺ

۵. تغییر اسلام راستین:

یکم. جعل حدیث دوم: تحریف معنوی قرآن کریم: یک. از طریق تفسیر به رأی.
دو. استفاده از اسرائیلیات سه. بهره‌گیری از قصاص.

سوم: تحریف سنت نبوی.
چهارم. تحریف معنایی اصطلاحات اسلامی.
پنجم: تغییر احکام اسلامی تحت عنوان اجتهاد و تأویل.
ششم: مدرک قرار دادن سیره شیخین در کنار قرآن کریم و سنت پیامبر ﷺ.
هفتم: طبقاتی کردن جامعه.
هشتم: روی کار آوردن و بازگذاشتن دست بنی امیه.

نهم: ترجمه کتب فلسفی، کلامی و عرفانی به عربی. دهم. تدوین مکتب نفاق با
نام اسلام. (برای آشنائی تفصیلی با افداسات یاد شده و مستندات هر یک، بنگرید:
۳۱: بخش ضمیمه).

در این میان، تدبیرات پیامبر اکرم ﷺ چه بود؟

بی شک شناسائی و تبیین تدبیرات مردی که بر مبنای وحی الاهی سخن
می‌گوید و رفتار می‌کند و معلم کتاب و حکمت است و صاحب خلق عظیم؛ و
خدای عالم بر طهارت و عصمت او گواهی داده است، کاری دشوار است و در این
مختصر، ناممکن. لذا آن را به فرصتی و توفیقی دیگر موكول می‌کنیم و اشاره به چند
کار پیامبر اکرم فهرست وار بسنده می‌کنیم: مهاجرت خود و اصحابش به مدینه و
حیسه، غزوات و صلح حدیبیه، اعلام همواره و مکرر وزارت و وصایت و خلافت
امیرالمؤمنین ﷺ با معرفی اوصیاء پس از خود، املاء اسلام بر علی ﷺ و نوشته
شدن آن به خط امیرالمؤمنین ﷺ، ماجرای مباحله، ماجرای غدیر، نزول آیه تطهیر و

آمدن پیامبر اکرم ﷺ پس از آن دستکم به مدت شش ماه به در خانه امیرالمؤمنین و گفتن «السلام علیکم یا اهل البیت، انما یریدالله لیدهب عنکم الرّجس اهل البیت و یتطهّركم تطهیراً، الصلاة الصلاة» معرفی کردن راسخون در علم؛ رفتار و گفتار بی بدیل در باب حضرت زهرا علیها السلام و حدیث نقلین و... (برای مطالعه تفصیلی در باب این مباحث بنگرید: دو مکتب در اسلام، علامه عسکری؛ ولایت علی علیه السلام در قرآن کریم و سنت نبوی، علامه عسکری؛ فضائل الخمسة من الصحاح الستة، مرحوم فیروزآبادی؛ الغدیر علامه امینی؛ فتوح الازهار فی تلخیص عیقات الانوار، سید علی میلانی؛ و...)

سخن آخر

از ابن عباس نقل است که گفت:

اللَّهُمَّ الْعَنَهُمْ قَدْ تَرَكُوا السُّنَّةَ مِنْ بَعْضِ عَلِيِّ عليه السلام (ج ۵، ص ۲۵۳)

آری، هر آنچه شد از تغییر و تبدیل و تحریف تاریخ و اسلام، برای آن بود که یک حقیقت گم شود. و آن اینکه مردم نفهمند که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و وصی او، جانشین و ولی او، برادر و وزیر او، و نهایتاً باب علم و امین او چه کسی است. و برای فهم قرآن و اسلام به چه کسی باید مراجعه کنند. چون اگر این آشکار می بود، دیگر جای برای ریندان و منافقان باقی نمی ماند. تا به نام اسلام بر مردم حکومت کنند و اسلام خود ساخته شان را با نام اسلام اصیل بدیشان دهند.

لذا دور نیست که تاریخ به گونه ای نوشته شد که حقیقتِ یوم الدار و معنای دقیق آیات قرآن کریم (حجر ۱۴) / ۹۴؛ شعراء ۲۶) / ۲۱۴ در زیر ابر غلیظ دعوت علنی پس از سه سال دعوت پنهانی؟! پوشیده شد. تا مردم نفهمند که سگه اسلام یک رویش رسالت نبوی است و روی دیگرش وصایت علوی و باز تا مردم نفهمند که این دو همیشه با همند و از یکدیگر جدایی ناپذیر. و سرانجام تا نفهمند که همه مناقشه ها از آن روزی شروع شد که این روی سگه نیز آشکار گشت.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

منابع ۱

۱. آینی، محمد ابراهیم. تاریخ پیامبر اسلام. انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ ش.
۲. ابن ابی الحدید معتزلی. شرح نهج البلاغه. مصر: مطبعة الحلبي. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم.
۳. ابن اثیر. اسد الغایة.
۴. ابن حجر. الاصابة.
۵. ابن حزم. المجلی.
۶. ابن حنبل. مسند.
۷. ابن سعد. الطبقات الكبرى.
۸. ابن شهر آشوب. مناقب.
۹. ابن صباغ. الفصول المهمة لمعرفة الائمة.
۱۰. ابن طاروس. طرائف.
۱۱. ابن عبدالبر. الاستیعاب.
۱۲. ابن عساکر. ترجمة امیرالمؤمنین من تاریخ ابن عساکر.
۱۳. ابن کثیر. تفسیر القرآن العظیم.
۱۴. ابن مغازلی. مناقب.

۱۵. ابن هشام. السیرة النبویة. بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۲۲ق.

۱۶. اردوبادی، محمدعلی. مولود کعبه. ترجمه: عیسی اهری. تحقیق و استدراک: علی اکبر مهدی پور. قم: نشر رسالت، ۱۳۷۹ ش.

۱۷. اصفهانی، ابوالفرج. مقاتل الطالبیین. ترجمه: سید هاشم رسول محلاتی با مقدمه: علی اکبر غفاری. طهران: کتابفروشی صدوق.

۱۸. الامینی، عبدالحسین. الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب. بیروت: مؤسسة الاعلمی

۱. تذکر: منابعی که با علامت ستاره مشخص شده، مورد مراجعه مستقیم نگارنده بوده و در مورد دیگر منابع، ارجاع با واسطه آثار دیگر بوده است.

مطبوعات. ۱۴۱۴ق.

* ۱۹. اندلسی، ابومحمد علی بن احمد بن سعید بن حزم. المَحَلِّی. تحقیق: احمد محمد شاکر، بیروت، بی تا.

۲۰. بحرانی. البرهان.

۲۱. بخاری. صحیح

۲۲. ترمذی. صحیح

* ۲۳. التستری، محمدتقی، بهج الصباغہ فی شرح نهج البلاغہ. طهران: مکتبۃ الصیبر، ۱۳۹۷ق.

۲۴. ثعلبی. تفسیر ثعلبی.

۲۵. حاکم نیشابوری. المستدرک علی الصحیحین.

۲۶. حسکائی. شواهد التنزیل.

* ۲۷. الحویزی، عبدعلی بن جمعة. تفسیر نورالثقلین. صححه و علق علیه السیدماشم الرسولی المحلاتی. قم: افست علمیه.

۲۸. خطیب بغدادی. تاریخ بغداد.

۲۹. خواریزمی. مناقب.

* ۳۰. خوئی، میرزا حبیب الله. شرح نهج البلاغہ. طهران: المکتبۃ الاسلامیة، الطبعة.

* ۳۱. دشتی، مهدی. توحید در ادب فارسی. سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ح اول، ۱۳۸۵ش.

* ۳۲. دزفولی، شیخ محمدتقی بن علی. کفایة الخصام. ترجمه: غایة المرام بحرانی. تهران: بازار شیرازی.

* ۳۳. راغب اصفهانی. مفردات الفاظ القرآن. المکتبۃ المرتضویة، ح ۲. ۱۳۶۲ش.

* ۳۴. رشادی، علی اکبر. دانشنامه امام علی علیه السلام. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۲ جلد، ح اول، ۱۳۸۰ش.

* ۳۵. ریشه‌ری، محمد. موسوعة الامام علی علیه السلام فی الكتاب و السنة و التاريخ. قم: دارالحديث.

قم: ۱۴۲۱ق.

* ۳۶. زرگری نژاد، غلامحسین. تاریخ صدر اسلام. تهران: سمت، ۱۳۷۸ش.

* ۳۷. سلیم بن قیس. کتاب سلیم.

* ۳۸. سید رضی. نهج البلاغہ. تحقیق: صبحی صالح و دارالمعرفة بیروت.

۳۹. ——— خصائص.

۴۰. سیوطی. الدر المنثور.

* ۴۱. صدوق. الخصال. تصحیح و تملیق علی اکبر الغفاری، قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیة، ۱۴۰۳ق.

* ۴۲. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن. اعلام الوری باعلام الهدی. مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، الطبعة الاولى ۱۴۱۷ق.

* ۴۳. طبری، تاریخ طبری. تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم. مصر.

۴۴. طبری. تفسیر جامع البیان.

۴۵. طبری شافعی. الرياض النضرة.

* ۴۶. عاملی، سید جعفر. الصحیح من سیرة النبی الاعظم. بیروت: دارالهادی / دارالسیرة، ۱۴۱۵ق.

* ۴۷. عسکری، سید مرتضی. القرآن الکریم و روایات المدرستین. بیروت: شرکت التوحید. ط الاولی، ۱۴۱۵ق.

* ۴۸. ———. سقیفه (پورسی نحوه شکل گیری حکومت پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ).

به کوشش مهدی دشتی، نشر منیر، ح اول، ۱۳۸۲.

* ۴۹. ———. معالم المدرستین. سه جلد. تهران: بنیاد بعثت. چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.

۵۰. عسکری، عبدالله بن سینا. تهران: مجمع علمی اسلامی.

۵۱. فخر رازی. تفسیر فخر رازی.

* ۵۲. قیاض، علی اکبر. تاریخ اسلام. تهران: دانشگاه تهران.

* ۵۳. فیروزآبادی. فضائل الخمسة من الصحاح الستة. ترجمه محمدباقر ساعدی. نشر فیروزآبادی،

۱۴۱۵ق.

* ۵۴. فیض کاشانی، ملامحسن. تفسیر صافی. تهران: اسلامیة.

۵۵. قمی. تفسیر قمی.

۵۶. کایشی، کافی. تصحیح و تملیق علی اکبر الغفاری، ۸ جلد، دارالکتب الاسلامیة، ح سوم، ۱۳۸۸ق.
۵۷. گنجی شافعی. کفایة الطالب.
۵۸. منقی هندی. کنز العمال.
- * ۵۹. مجلسی، بحار الانوار، دارالکتب الاسلامیة.
- * ۶۰. مجلسی، تاریخ پیامبر اسلام (حیة القلوب)، تحقیق سید علی امامیان، ۱۳۸۰ش.
۶۱. مسعودی، التبییه و الاشراف.
- * ۶۲. معرفت، محمد هادی، التمهید فی علوم القرآن، قم: مطبعة مهر، ۱۳۹۶.
- * ۶۳. مفید، محمد، الفصول المختارة.
- * ۶۴. _____، امالی، تحقیق: غفاری و استاد ولی، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
- * ۶۵. مفید (ت: ۴۱۳ق)، الارشاد، مكتبة بصیرتی.
- * ۶۶. مؤسسة البلاغ، سیرة رسول الله ﷺ و اهل بیت ﷺ، التألیف مؤسسة البلاغ ۱۴۱۴ق.
- * ۶۷. موسوی، سید محمد باقر، تاریخ انبیاء و سیرة رسول اکرم، تحقیق: علی اکبر غفاری، طهران: نشر صدوق.
- * ۶۸. میرلوحی، ابوالفضل، تجلی تزیلت در فضائل و مناقب امیرالمؤمنین، ترجمه حسین شفیعی.
- * ۶۹. میلانی، السید علی الحسینی، نفحات الازهار فی خلاصة عبقات الانوار، نشر المؤلف، الطبعة الاولى، ۱۴۲۰ق.
-
- * ۷۰. نسائی، خصائص، (ت: ۳۰۳ق)، با تحقیق محمد باقر محمودی، بیروت: ۱۴۰۳ق.
۷۱. _____، سنن، قاهره: ۱۳۱۲هـ.
۷۲. نیشابوری، صحیح مسلم، مصر: ۱۳۲۴ق.
- * ۷۳. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه: ابراهیم آیتی، محمد انتشارات علمی و فرهنگی، ج نهم، ۱۳۸۲ش.
- * ۷۴. ثرائف (فصلنامه مؤسسه آل البيت ﷺ)، شماره ۶۶-۶۷.